



نشانی سرخ

دیوید آیوز | مسعود خانی

نمایشنامه‌های آمریکایی (۳)

نشانى سرخ

دیوید آیوز

نشانی سرخ

نمایشنامه‌ای در یک پرده

ترجمه مسعود خانی



نشر بوم

نشانی سرخ

نویسنده: دیوید آیوز
مترجم: مسعود خانی
ویراستار و نمونه خوان: احسان زیورعالم
انتشار: بهار ۱۴۰۲ خورشیدی
صفحه آرا: استودیو متفه
طراح جلد: احسان زیورعالم
چاپ: سالیانه
با تشکر از محمد فتحی

David Ives: The Red Address

Translation: Massoud Khani

Editor: Ehsan Zivaralam

Special Thanks: Mohammad Fathi

January 2023

تمام حقوق این اثر متعلق به نشر بوم است و هرگونه استفاده و بهره‌برداری از این اثر (نظیر ساخت فیلم یا سریال یا اجرای صحنه، کتاب صوتی، نمایشنامه خوانی و...) منوط به اجازه کتبی از مترجم است.

این کتاب ترجمه‌ای است از

Ives, David 2004

Polish Joke and Other Plays

Grove Press, New York

این نمایشنامه به بیل کریور تقدیم می‌شود

نشانی سرخ توسط Second Stage Theatre (کارول راتمن، مدیر هنری) در ژانویه ۱۹۹۷ میلادی در شهر نیویورک تولید شد. کارگردانی آن به عهده پاملا برلین بود و طراحی صحنه توسط کریستین جونز، طراحی لباس توسط دیوید سی. وولارد و طراحی نور توسط دونالد هولدر انجام شد.

بازیگران به شرح زیر بودند:

ای. جی. کوین اندرسون

دیک ند آیزنبرگ

آن، پیش خدمت، فاحشه ولکر وایت

دراپور جان دووریز

لیدی کدی مک کلین

سرباز، سرپیش خدمت جاش همیلتون

نشانی سرخ در اصل مارس ۱۹۹۱ میلادی در The Magic Theatre (هاروی سایفتر، مدیر هنری) در سانفرانسیسکو ارائه شد. کن وات کارگردان بود.

بازیگران به شرح زیر بودند:

ای. جی.	سی. دبلیو. مورگان
دیک	مایکل ژیراردین
آن، پیش خدمت، فاحشه	ارین مک کلا
دراپور	رون کیل
لیدی	نانسی شلی
سرباز، سرپیش خدمت	رون نپ

زمان: حال

مکان: شهری با اندازه متوسط در آمریکا

صحنه یک

دفتر کار. یک میز، با سیب بزرگ و سرخی روی آن. ای. جی. و دیک در دفترند.

ای. جی.: ۳۵ ساله با کت و شلوار آبی.

دیک: کمی جوان تر با کت و شلوار بژ.

ای. جی. این یارو دیگه چه خریه؟ کیه؟ از چه گهیه؟

دیک خب، میگن اسمش جو دراپوره.

ای. جی. خب، دیگه چی می دونیم؟

دیک در واقع تا حالا همین رو فهمیدم.

ای. جی. منظورت اینه تنها چیزی که ما درباره این مرد می دونیم اسمشه؟

دیک بی خیال، هنوز دارم دنبالش می گردم، ایج.

ای. جی. خیال کردم می خوای درباره این یارو تحقیق کنی.

- دیک خب، آدمای لعنتی زیادی نیستن که درباره‌اش بدونن. به علاوه اینکه کلی از اطلاعات ضد و نقیض به دست آوردم، ای. جی. —
- ای. جی. اون تو قلمروی لعنتیش داره غذا می‌خوره، دیک! اون سه تا از پادوهای هتل‌مون رو قاپ زده!
- دیک مسأله‌اینه، هیچ کس در مورد این یارو چیزی نمی‌دونه، به جز اینکه، اهل تگزاسه. حداقل مردم فکر می‌کنن تگزاسیه...
- ای. جی. فکر می‌کردم شیکاگویی باشه.
- دیک چیزی که شنیدم تگزاسه؛ ولی همون طور که گفتم، هیچ کس قطعاً نمی‌دونه.
- ای. جی. باید یه چیزی در مورد این یارو وجود داشته باشه.
- دیک یه کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه‌اش هست. تازه‌اش اینکه تو محله جدید. یه سیاه چالۀ لعنتیه.
- ای. جی. در مورد این یاروی دیگه چطور؟ چهار، پنج سال پیش. تو شیکاگو.
- ای. جی. آره. اون یارو بعضی‌ها رو از تجارت انداخت بیرون.
- دیک اون یارو خیلی‌ها رو از تجارت انداخت بیرون.
- ای. جی. پس این جو درایور همون یاروئه یا یه یاروی دیگه است؟
- دیک صادقانه بگم، هنوز واقعاً نمی‌دونم.
- ای. جی. قراره راه رو واسم روشن کنی، دیک.
- دیک بهترین کاری که از دستم بریاد رو انجام میدم!
- ای. جی. اوه، این ته کاری هست که می‌تونی بکنی؟ پس باید بهتر انجامش بدی. می‌خوای بدونی چرا؟ مافیا، دیک.

دیک بی خیال...

ای. جی. یارو تو شیکاگو مافیا بوده.

دیک کی می گه مافیا بوده؟

ای. جی. بیست دلار.

دیک این یارو اهل دالاس ایکبیری یا یه جای دیگه است!

ای. جی. پنجاه دلار.

دیک درایور واسهات شبیه یه اسم مافیاییه؟

ای. جی. کاری به اسم‌ها ندارم، دیک.

دیک باید یه چیزی دست اوومه باشه.

ای. جی. خب، با گذر زمان می‌فهمی این یارو کیه، شاید مرده باشیم، دیک. به دست مافیا.

دیک اوه، دهنِت سرویس، می‌خوای دهن منو بگایی، ای. جی.؟

ای. جی. نه. تو منو بگا میدی، دیک، گاییدی منو. منو. (مکث. آنها سرآستین‌ها، کراوات‌ها و یقه‌ها را تنظیم می‌کنند.) حال ماربلا چگونه؟

دیک ماربلا با ماست.

ای. جی. نجات پیدا کرد. پانکو چگونه؟

دیک پانکو هم با ماست.

ای. جی. پنک نجات پیدا کرد. بویل چگونه؟

دیک در واقع، بویل تو فکر اینه بره با درایور.

ای. جی. کسخله.

دیک	میگه تو جنس‌ها ناخالصی هست.
ای. جی.	ناخالصی؟
دیک	«جنس ناخالصه.» این نقل‌قوله.
ای. جی.	این حرف دروغ چرتیه.
دیک	هرچی از دستم برمی‌اومد کردم، ایچ.
ای. جی.	بویل ده‌هزار گالن بهم بدهکاره. این چیزیه که ناخالصیه. مرتیکه شورت مامان دوز می‌پوشه، همه‌اش این دور و بر سر ملت کلاه می‌ذاره. به بویل برسون، من شیر پاستوریزه و هموژنیزه تأمین می‌کنم.
دیک	باشه.
ای. جی.	بدون تشعشع، بدون کروموزوم اضافی.
دیک	شیر خالص.
ای. جی.	ویتامین دی. بویل سمت درایور میره، نجات پیدا نمی‌کنه.
دیک	دهنش گاییده‌ست.
ای. جی.	و خونش رو همین‌جا می‌ریزم زمین.
دیک	اوکی. بویل رو می‌بینم، اینارو بهش می‌گم. حرف‌هات رو عین به عین بهش می‌گم.
	آن وارد می‌شود.
آن	آقای تریپلت.
ای. جی.	بله. آنی.

آن	متأسفم.
ای. جی.	نه، ما فقط اینجا... یه گپ فلسفی داشتیم.
آن	پرینت‌هایی که می‌خواستید.
ای. جی.	اوه آره. متشکرم.
آن	و مکاتبات امروز شما.
ای. جی.	خوبه، عالیه، بعداً اونا رو امضا می‌کنم. متشکرم.
آن	چند دقیقه دیگه میرم. کلیدهای تابلوی برق همه بالان.
ای. جی.	الان؟ خدایا، ساعت ششه. یه دقیقه صبر کن، الان انجامش میدم. (شروع به امضا کردن نامه‌ها می‌کند.)
دیک	آنی، آنی، آنی...
آن	آقای بلاو کوآ تماس گرفت.
ای. جی.	گه. بهش چی گفتی؟
آن	بهش گفتم سرتون شلوغه.
ای. جی.	عالیه. اونو واسه فردا تو لیستم بذار. (نامه‌ای به او می‌دهد) این می‌تونه بره.
آن	آقای پانکو تماس گرفت؛ اون هم تو لیست گذاشتم.
ای. جی.	عالیه. اینم می‌تونه بره.
دیک	بگو، ماجرای تو چیه، آنی؟
آن	خیلی عذر می‌خوام؟
دیک	خیلی وقته تو این دفتر کار می‌کنی، هنوز چیزهای ساده رو هم در موردت نمی‌دونم. پس ماجرای تو چیه؟
آن	من ماجرای ندارم.

دیک بی خیال. همه یه ماجرای دارن. خانم مرموز.

ای. جی. سربه سرش نذار، دیک.

دیک فقط میگم... کسی نیستی.

آن بله. من کسی نیستم. من یه آدم کاملم.

دیک خب تو این دفتر یه کسی هستی.

ای. جی. اینم می تونه بره.

دیک تو این دفتر تو ضروری هستی. فقط تو می تونی یه روزی هر چیزی باشی که سر شب از اون در می زنه بیرون. اون چیز دقیقا چیه؟

ای. جی. یه نامه ثبت شده. متشکرم، آنی.

آن شب بخیر، آقای تریپلت.

ای. جی. شب بخیر.

آن می زنمشون بالا.

ای. جی. متشکرم.

آن خارج می شود.

دیک (بعد از رفتن آنی تلفن زنگ می خورد) کاری که من نکردم رو نکن!

ای. جی. گوش کن، در مورد این دراپور...

دیک ای. جی.، من درست بهترین کاری رو می کنم که از دستم برمیاد.

ای. جی. همه چیزی که می خوام بدونم اینه، این همون یارو قبلی هست؟

دیک

شیکاگوئیڼه.

ای. جی.

پس می‌دونم با کی روبه‌رو شدم.

دیک

گوشم با توه. ما مردیم. ما همدیگه رو درک می‌کنیم،
درسته؟

ای. جی.

حالا من اینجا چه غلطی می‌کنم... (ای. جی). همان‌طور
که سیب را گاز می‌زند، پرنیت را مطالعه می‌کند.)

دیک

ولی می‌دونی این مورد درایور بخشی از یک مسأله
جامعه‌شناسی بزرگتره، ای. جی. منظورم اینه، متوجه شدی
حرف زدن با مردم چقدر سخته دیگه؟ قبلاً تابلوهای راهنما
بیشتر بودن. می‌دونی - لباس‌ها، یونیفرم‌ها، لمس‌های
متمایز. می‌تونی بگی مردم کی بودن.

ای. جی.

(پرنیت‌ها را می‌شمارد) شش، دوازده، بیست و سه...

دیک

درست مثل وقتی بچه بودم، کشیش‌ها همیشه اون لباس
مشکی‌های بلند رو می‌پوشیدن. اگه تو خیابان بودی و یارو
رو تو یکی از اون چیزا می‌دید، می‌گفتی، شپلق، یه
کشیش. یه همبستگی یک به یک وجود داشت.

ای. جی.

سی و پنج، سی و هفت...

دیک

خیلی زود اونا لباس‌ها رو ول کردن، ولی حداقل رنگ
مشکی رو حفظ کردن، کت و شلوار با یقه‌های سفید.

ای. جی.

هشتاد و شش...

دیک

خیلی زود یقه‌ها از بین رفت، ولی حداقل اونا هنوزم سیاه
می‌پوشیدن. حالا کت و شلوارهای مشکی رو انداختن دور و
همه اونا مته قهرمانای گلف لباس می‌پوشن. همین چیزها
در مورد راهبه‌ها صادق. همین چیزها در مورد جنده‌ها
صادقه.

ای. جی.

یک و یک.

دیک

قبلاً می‌تونستی تو هر خیابونی قدم بزنی و همیشه یه جایی رو واسه جنده‌ها نشون بگذاری. هر شهری تو دنیا. چرا؟ چون اونا مته جنده‌ها لباس می‌پوشیدن. حالا مته زنای عادی لباس می‌پوشن و نمی‌تونن تشخیص‌شون بدی. تو همین حال زن‌های بیشتر و بیشتری دارن شبیه مردها لباس می‌پوشن. این احتمال وجود داره، اگه بری تو یه خیابون و ببینی یکی مته زن لباس پوشیده، احتمالاً یارو گیّه. اگه اونا مته جنده‌ها لباس پوشیده باشن، قطعاً یارو گیّه. چه اتفاقی واسه کلاه‌ها افتاد؟

ای. جی.

می زنی؟

کلاه‌ها! می‌دونی؟

دیک

بیزینس‌های لعنتی...

ای. جی.

دیک

حالا چی میگی ما بریم و بلادی مری (نوعی کوکتل که از ترکیب ودکا و آب گوجه فرنگی تهیه می‌شود. مترجم) رو سربکشیم.

ای. جی.

امشب نمی‌تونم. به لیدی قول دادم واسه شام بیرمش بیرون.

دیک

بار رو ورشکست می‌کنی، ای. جی.! قهرمان آبجوخوری محله. پادشاه هاردبال. استاد عیاشی‌ها.

ای. جی.

یه وقت دیگه.

دیک

ولی اوهوی، این منشیت هر روز داره بهتر می‌شه. تا حالا واسه یه مزه کردن سوارش شدی؟ پادشاه قدیمی جشن گرفتن‌ها؟

ای. جی.

آره درسته.

دیک

بله که درسته. اگه یه وقتی این کارو می‌کردی، لیدی تخم‌های لعنتیت رو می‌کند. گل دوست‌داشتنی جنوبی شما چگونه؟

- ای. جی. اون خوبه.
دیک هنوزم واسه امرار معاش خرید می کنه یا کار پیدا کرده؟
ای. جی. گوش کن...
دیک می دونی، اون فقط به خاطر پولت عاشقته.
ای. جی. گوش کن...
دیک من به خاطر شخصیت عاشقتم.
ای. جی. تا وقتی پول و پله درمیارم، لیدی مجبور نیست کار کنه.
دیک دهنه سرویس، اگه اینو می دونستم، خودم باهات ازدواج می کردم. اما اوهوی، قصه این منشی چیه؟ دوست پسر داره؟
ای. جی. اگه انقده تو نخشی واسه چی ازش نمی پرسی.
دیک حالا به لحظه صبر کن، ایج. من اصلا و ابدا نتودورا رو گول نمی زنم.
ای. جی. پس واسه چی این همه غم و غصه بهم میدی؟
دیک من دارم نیابتی زندگی می کنم، مشکلی داری؟ یه دختر شبیه اش می بینم، می خوام همه چی رو در موردش بدونم. می خوام بدونم وقتی شورت هاش رو می پوشه در مورد چی فکر می کنه؟ می خوام بدونم تو حموم عمومی با زن های دیگه در مورد چی حرف می زنه. حالا یه رابطه خروسی چطوره.
ای. جی. به لیدی قول دادم ببرمش بیرون.
دیک می دونی، این همیشه اتفاق می افته. این تاریخ جهانه.
ای. جی. چی.
دیک یه زن خوش قیافه مته لیدی با یه حرومزاده عوضی زشتی مته تو ازدواج می کنه، یارو حالشو می بره. اون نمی تونه خوش شانسیش رو باور کنه که هر شب زندگیش با یه زن خوشگل می خوابه. سرش رو می چرخونه.

- ای. جی. باشه.
دیک می‌دونی چیزی به اسم اعتیاد عاطفی وجود داره.
ای. جی. اوکی، باشه.
دیک سرنوشت همون چیزیه که رقمش زدی. می‌شنوی چی می‌گم؟
ای. جی. من مجبورم تو واسه‌ام سخنرانی کنی؟
- درایور بدون توجه به آنها وارد شده‌است.
چکمه‌های گاوچرانی. کلاه گاوچرانی. پنجاه ساله.
با عصا راه می‌رود.
- دیک فقط منو بز، ردیفه؟ منو بز.
ای. جی. یه وقت دیگه می‌زنمت... (ای. جی. الان متوجه درایور می‌شود) کسی به شما اجازه ورود به اینجا رو داده؟
درایور خودم اجازه ورود دادم. تو آقای تریپلتي؟
ای. جی. متأسفم، اما دفتر تعطيله.
درایور من درایورام. جو درایور.
ای. جی. اوه. پس جو درایور تویی.
درایور پس در مورد شنیدی.
ای. جی. آره، یه چیزهایی در موردت شنیدم.
درایور فقط خیال می‌کردم میام و با هم آشنا میشیم.
ای. جی. این دیک بریورمن، همکار منه.
درایور سلام، دیک.

ديک سلام ، جو .

ای. جی. پس واسه تو چه کاری از دستم برمیاد؟

درايور خب ، همون طور که احتمالاً می‌دونی ، من و تو ، تو یه تجارت مشترکیم ، آقای تریپلت.

ای. جی. آهان.

درايور شیر هموژنیزه و پاستوریزه. همون طور که شاید شنیده باشی ، من قبلاً تو این دوروبرهایه کمی موفق بودم.

ای. جی. آره. فقط قاپ سه تا از بهترین حساب‌دارهای منو دزدیدی.

درايور دزدیدم؟

ای. جی. همونی که گفتم.

درايور به درک ، من دزد نیستم. یه تاجر ، ای. جی. این وظیفه منه ارتباط برقرار کنم.

ای. جی. فکر می‌کنم درباره بعضی از مشاغل تو شیکاگو خوندم.

درايور تو شیکاگو؟

ای. جی. آره. چهار پنج سال پیش.

درايور مطمئناً تو شیکاگو بودم.

ای. جی. خب اینجا شیکاگو نیست که الان توشی.

درايور لعنتی درسته که این طور نیست.

ای. جی. و ما به تجارت شما تو این شهر احتیاج نداریم.

درايور معلومه این جهنم شیکاگو نیست.

ای. جی. نه تو و نه تجارت. پس واسه چی «رابطه‌ها» رو جمع نمی‌کنی و با یه پرواز کوفتی نمی‌زنی به چاک.

- درایور خب، خب، خب. خیلی خوشحالم اومدم ببینمت پسر.
چون به نظر می‌رسه از همون مردایی هستی که دنبالشتم.
ای. جی. که چه جورین؟
- درایور که یه شریکن. یه همکار بالقوه. می‌دونی، طفره نرو، آقای
تریپلت. من دنبال یه شریکم. نه. بذار دوباره تکرارش کنم.
دوست دارم شریکت باشم. واضحه من در مورد چی حرف
می‌زنم، ادغام دو نهاد ما.
- ای. جی. من به شریک احتیاج ندارم، جو.
درایور شاید نمی‌دونی به چی نیاز داری.
ای. جی. از چیزی که دارم خیلی راضیم.
- درایور مزخرفه. هیچ مرد زنده‌ای از چیزی که به دست میاره راضی
نمی‌شه. مگه اینکه شل مغز باشه.
- ای. جی. دستت تو دست او باشه، آره؟
دیک هی، ایچ، دنبال چه کوفتی —
- ای. جی. سوال ساده‌ایه، دستت تو دست او باشه؟
درایور درایور واسه‌ات شبیه یه اسم مافیاییه؟
- ای. جی. من کاری به اسم ندارم، جو.
درایور باید با چیزی باشه.
- ای. جی. می‌تونی اسمت رو هزار بار عوض کنی.
- درایور حالا اگه می‌پرسی تو دنیای خلافاکارها آشنا ماشنا دارم،
می‌ترسم جواب مثبت بدم. خیلی دور از دسترس و سخته
تو این دنیا باشی، بدون اینکه یه پات اونجا نباشه.
- ای. جی. من تولیدکننده شیرم، جو.
درایور اینو می‌دونم.

ای. جی.

شیر، و فقط شیر.

دراپور

من هم همینم، ای. جی.! من هم همین طورم! و این
مشکله، می دونی، چون تو این شهر هم زمان نمی شه دو
نفر شیر تولید کنن. پس فقط واسه روانکاری اوضاع - یه
چیزی قده پنج میلیون دلار دوست داری؟

دیک

خدا...!

دراپور

پول نقد جرینگی، واسه سود ۵۰ درصدی. به پنج میلیون
دلار علاقه داری؟

ای. جی.

چیه، پس می تونی منو بندازی جلو؟

دراپور

پس می تونم شریکت بشم. می تونی عنوان خودتو
رو حفظ کنی، یه حقوق تعیین کنی، روز به روز اداره
کنی...

ای. جی.

من قرار نیست مانع بشم، جو.

دراپور

اوکی، خوبه.

ای. جی.

برای هر چیزی، یا هرکسی.

دراپور

می خوام آقای خودت باشی. این خیلی نجیبانه هست.

ای. جی.

من آقای خودم هستم، یه مرد روراستم، اجازه نمیدم
تجارتم مثل جبهه ای واسه اهداف غیرقانونی استفاده
بشه.

دراپور

می دونی شاید منو با یکی دیگه اشتباه گرفتی. مطمئنی
داری با من حرف می زنی؟

ای. جی.

هیچکی نمی تونه منو خرد کنه، جو.

دراپور

باشه.

ای. جی.

هیچ کس. نه. هر کس.

دراپور

باشه، پس. واسه چی من این پیشنهاد رو دوباره به زبون نیارم و بهت چیزی ندم تا بری تو بحرش، آقای تریپلت. اگه به هر دلیلی نمی‌خوای، تا اونجایی که به من مربوطه با من بیای تو یه کیسه‌خواب، پس بهت میگم از حالا تا یه سال دیگه، شاید در عرض هشت ماه، شاید حتی تو شش ماه - تجهیزانت از بین رفته. به عبارت دیگه، می‌تونی با من وارد تجارت بشی، یا می‌تونی از تجارت بکشی بیرون. حالا واسه چی بهش فکر نمی‌کنی و بهم یه یه زنگی نمی‌زنی. (کارت را در دست ای. جی. می‌گذارد) از دیدن تون خیلی خوشحالم پسرها.

دراپور خارج می‌شود.

دیک

چه دیوثی بود؟

ای. جی.

نمی‌دونم.

دیک

چه دیوث لعنتی بود، ای. جی.؟ خب دهنش رو بگاییم! این یارو فکر می‌کنه کیه، میاد اینجا که بهت اولتیماتوم بده؟ به جورهایی تخمی نیست، یا چی؟

ای. جی.

به هر حال این یارو کیه...

دیک

آره، این بازی گری کوپری چیه؟ منظورم، لهجه‌اش رو شنیدی؟ مرد، این لهجه دست‌فروش‌های شنبه‌بازاره.

ای. جی.

می‌خوام بفهمی کیه.

دیک

می‌خوای از شهر فراریش بدی، ای. جی.؟

ای. جی.

نمی‌دونم.

دیک

پنج میلیون پول نقد، خیلی چیزز یادیه. شاید باشه، شاید باید پول رو برداری و فرار کنی.

ای. جی.

من نمی‌افتم جلو.

دیک

پس می‌خوای چه کار کنی، می‌خوای -

ای. جی.

نمی‌دونم چی کار می‌خوام بکنم! حله؟ فقط بی خیال شو!

دیک

باشه. باشه.

ای. جی.

می‌خوام با این کار کنار بیام.

دیک

باشه.

ای. جی.

معامله می‌کنم.

دیک

باشه. باشه. خوب گوش کن. دارم واسه یه گوش‌بری میرم
کوئیکلی. می‌خوای با من بیای؟

ای. جی.

نه، فردا می‌بینمت.

دیک

باشه، خب، فردا صبح زود می‌بینمت، رفیق. (او در آستانه
بیرون رفتن، باز می‌گردد.) فراموش نکن. تو پادشاهی.

دیک خارج می‌شود. ای. جی. می‌ایستد، لحظه‌ای
متفکر، تنها.

ای. جی.

باشه. حالا این اتفاق واسه من افتاده. پس گاییده شدم؟ یا
نجات پیدا کردم؟ گاییده شدم، یا نجات پیدا کردم...؟

شروع می‌کند به شل کردن کراواتش. صحنه در
اطراف او تغییر می‌کند.

صحنه دو

اتاق خواب. یک آینه بلند و یک کمد در بسته.

لیدی؟ لیدی؟

ای. جی.

ای. جی. کت خود را در می‌آورد، سپس عمیقاً در فکر فرو می‌رود و دکمه‌های پیراهن خود را باز می‌کند. لیدی با حمل کیسه‌های خرید پشت سرای. جی. سر می‌رسد. بیست ساله. با اندکی لهجه جنوبی. لباس سفید بر تن، کیف سفید بر دست، کفش پاشنه بلند سفید به پا.

بیدار شو، خیال‌باف.

لیدی

سلام. لیدی من اینجاست.

ای. جی.

مرد منم اینجاست. یه ماچ بده. (همدیگر را می‌بوسند.) یه دونه دیگه بده. (دوباره همدیگر را می‌بوسند، طولانی‌تر.)

لیدی

چطوره؟

ای. جی.

شیرین مته پای گیلان. حالت خوبه، عزیزم؟ چه خبر؟

لیدی

نه. خوبم. هیچی.

ای. جی.

روز خوبی نداشتی؟

لیدی

- ای. جی. نه. آره. خوب بود. روز خوبی داشتی؟
- لیدی خب از وقتی از اینجا رفتم به سختی نشستیم، اگه بشه بگی روز خوبی بوده.
- ای. جی. برنامه سفر چی شد؟
- لیدی اول رفتم مرکز خرید و بعدش یه خرده ناهار خوردم و بعدش رفتم موزه، بعدش تو پارک به کبوترها غذا دادم، دوباره برگشتم مرکز خرید...
- ای. جی. این لباس جدید.
- لیدی این لباس جدید. دوش داریم؟
- ای. جی. خیلی دوستش داریم. تو این سفر تفریحی چیزه دیگه‌ای هم خریدیم؟
- لیدی اوه، چندتا چیز. چند تا...
- ای. جی. آره؟ مته چندتا لباس زیر سکسی خوشگل؟
- لیدی منظورت یه چی مته شورت توریه...؟ (او یک شورت سیاه از کیسه خرید بیرون می‌آورد).
- ای. جی. اوه هی. خوشگله. بذار بهش دست بزنم. (پارچه را لمس می‌کند) خیلی خوشگله. پارچه‌اش هم قشنگه.
- لیدی دیگه کافیه، حالا. هیجان زده میشی. (آن را دوباره به داخل کیسه می‌اندازد). هنوز واسه شام باید بریم بیرون.
- ای. جی. حقیقتش، اگه امشب اینجا بمونیم، مخالفت می‌کنی، هانی؟
- لیدی نه، البته که نه!
- ای. جی. همه کاری که می‌خوام انجام بدم ریلکس کردنه.

لیدی	عزیزم، لب تر کن — (او را می‌بوسد) — داریش.
ای. جی.	اوه آره؟ ماه و ستاره‌ها؟
لیدی	اونا رو داری. و زمین؟
ای. جی.	نه، زمین مال توئه.
لیدی	همه‌اش مال من؟
ای. جی.	کل جهان بی‌کران. الان عوضش می‌کنی؟
لیدی	اول بوس بده. (بوسه) حالا عوضش می‌کنم. (آنها شروع به تغییر لباس‌هایشان به ربدوشامر می‌کنند.) امروز یه چیزی دیدم.
ای. جی.	آره، چی دیدی؟
لیدی	سه تا مرغ مگس‌خوار تو حیاط خونه‌مون. سه تا مرغ مگس‌خوار. همه روی اون گل گاردنیا.
ای. جی.	خیلی خوشگل به نظر میاد.
لیدی	مثه سه تا لکۀ قهوه‌ای کوچک روی گل‌ها. یه خرده منو لرزونند. به نظرت یه نشونه بوده؟ نشونۀ یه چیزی؟
ای. جی.	می‌تونه یه نشونه باشه.
لیدی	اما این نشونۀ چیه...؟
ای. جی.	این همیشه سؤاله.
لیدی	مثبتی؟ حالت خوبه؟ سیبت رو خوردی؟
ای. جی.	آره! آره...
لیدی	یه خرده نگرانت شدم، عزیزم.
ای. جی.	یه کمی خستگیه، همه‌اش همینه.

امروز چی دیدی؟	لیدی
اوه، آره. چهار تا دیوار و یه عالمه چراغ‌های فلورسنت.	ای. جی.
بی خیال، حتماً یه چیزی دیدی.	لیدی
شش هزار تا فاکتور.	ای. جی.
یه میلیون دلار پول در آوردی؟	لیدی
مطمئناً، قطعاً. پنج میلیون...	ای. جی.
کاش نصف اون روز مال من بود.	لیدی
می‌دونی به چی فکر می‌کنم، لیدی؟	ای. جی.
چی؟ به چی فکر می‌کنی؟	لیدی
فکر می‌کنم قراره مردها صد سال دیگه منسوخ بشن.	ای. جی.
ببخشید چی گفتی؟ گفتی منسوخ شدن؟	لیدی
یپ. و تو دو هزار سال، کاملاً منقرض میشن.	ای. جی.
دلیل خوبی هم داری که چرا؟	لیدی
کسی بهشون دیگه نیاز نداره. ماشین‌ها قادر به انجام همه کارهای سنگین میشن. موشک‌ها و پرتوهای لیزر هم به جنگ‌های مسافت طولانی میرن.	ای. جی.
زنان واسه چی مورد نیازن؟	لیدی
کار با ماشین‌ها. بچه‌دار شدن.	ای. جی.
اونا بچه‌ها رو تو لوله‌های آزمایشگاهی می‌سازن. الانم هست.	لیدی
باشه. پس حدس می‌زنم کسی به کسی احتیاج نداشته باشه. کی اهمیت می‌ده. تفاوتش چیه.	ای. جی.
چی شده؟ یه خرده احساس وحشت می‌کنی، عزیزم؟	لیدی

ای. جی. چی، دربارهٔ انقراض؟ ابدأ نه. بابت اون نیست. به هر حال علاقه‌ای به مردها ندارم. من به زن‌ها علاقه مند م.

لیدی از خوش‌شانسی به من علاقه داری.

ای. جی. شاید هر کی که تو آینده زندگی می‌کنه، چند تا مرد دوروبرش واسه جاذبهٔ توریستی نگه داره. می‌دونی - مث پانداها. می‌تونی بری باغ‌وحش واسه دیدن اونا. اونا تو یه قفس می‌شینن و یه علامت روشن هست. «مردهای آمریکایی. چهار نمونهٔ آخر».

لیدی مطمئناً. اونا واسه مردم نمایش میدن.

ای. جی. نظریهٔ منو می‌فهمی.

لیدی بعضی رام‌کننده‌ها اونا رو میارن بیرون و اونا ورق بازی می‌کنن، و آجگو می‌زنن... مجله‌های پورن می‌خونن...

ای. جی. فوتبال می‌بینن.

لیدی و اونا مثه مردها حرف می‌زنن، پس آدم‌های بیرون قفس می‌تونن چیزی رو بشنون که مردها مثه روزهای خوب گذشته به نظر بیان.

ای. جی. مثلاً چطور.

لیدی می‌دونی. نحوهٔ صحبت کردن مردها. همون چوری که تو دفتر حرف می‌زنی. «می‌خوای اون طرز فکر تخمی رو بندازی به من؟ اون طرز فکر قورمساکی که نسبت به من داری. بهت یه سری طرز فکر درپیت نشون میدم. اون بازی تخمی رو دیشب دیدی؟ این آشغال باورنکردنی بود؟ دهنٔ سرویس! گندش بزنی؟ دهنٔ سرویس یکبیری.»

ای. جی. تقلیدی کاملاً منصفانه از یه مرده.

لیدی چیزی رو جا انداختم؟

ای. جی.	شاید یکی دوتا به تخم.
لیدی	به تخم. به تخم.
ای. جی.	شاید همه منقرض بشن. مردها به کمی کوچک تر میشن و زن ها به خرده بزرگ تر. کم کم اونا شروع می کنن به ترکیب شدن با همدیگه.
لیدی	و به جایی اون وسط به هم می خورن.
ای. جی.	آره.
لیدی	خب بدم نمیداد جایی اون وسط بهت برخورد داشته باشم. اختلاط. منظورم تو هزار سال نیست.
ای. جی.	اوه. پس تو خواهان مردونگی باور نکردنی من هستی.
لیدی	نه، استدعا دارم. بیا اینجا، غار نشین. (او را روی تخت می کشد.) در مورد آینده چیزی نمی دونم، ولی همیشه می تونم از به مرد استفاده کنم.
ای. جی.	هر مردی؟
لیدی	این مرد. نمی خوام بچه هام تو لوله های آزمایشگاهی به دنیا بیان. می خوام اونا از درون من به دنیا بیان.
ای. جی.	این به معامله است.
لیدی	چی می خوای؟ پسر یا دختر؟
ای. جی.	یکی از هر کدوم. نه - هر کدام دوتا.
لیدی	خیلی خوب تو فقط بهم نخ بده. ما می ریم واسه ساخت تربیلت های خوشگل.
ای. جی.	لیدی.
لیدی	بله، عشقم.

ای. جی. هیچ وقت عوض نشو. تو همین دقیقه، هیچ وقت و همیشه
فرقی با چیزی که هستی نداشته باش. منظورم فقط... هر
چیز دیگه‌ای که تو جهان تغییر کنه. می‌خوام تو دقیقاً
همون چیزی بمونی که هستی.

لیدی هر کاری که تو توانم باشه انجام میدم.

ای. جی. به هر حال، از کجا/ومدی؟

لیدی منو تو یه سفر کاری بلند کردی. یادته؟

ای. جی. آره، یادمه.

لیدی درستی رو تو وجودت دیدم، جناب.

ای. جی. اوه، توی من دیدی، ها.

لیدی مته یه تیکه شیشه. ولی اون گردن رو احساس می‌کنی؟
این گره بزرگ پسر پیشاهنگیه. به نظرم مته همکارای
تریپلته. این شغلیه که تو اونجا درگیرشی؟

ای. جی. این تجارتیه. آخ!

لیدی اهوم. اونجا آقای بلاوکوا است...

ای. جی. اوف.

لیدی و آقای پانکو...

ای. جی. /وف.

لیدی و تیم بسکتبال تاجرا...

ای. جی. /وف.

لیدی و رفیق خوبت دیکه.

ای. جی. دیک...! (او دور می‌شود). آره، شرط می‌بندم دیکه. امروز
برگشته اینجا. درست پشت سرم.

لیدی دیک امروز عملکرد فوق العاده و درخشان معمول خودشو نداشت ؟

ای. جی. انگار دیک نمی تونه این دو نفر رو از هم جدا کنه. «شاید این آدم اهل تگزاس باشه، شاید اهل مشتری باشه.»

لیدی شاید این کمبود قدرت مغزیه.

ای. جی. می دونی، اگه مردها از رده خارج بشن خیلی تعجب آور نیست. مردها الانم عتیقه شدن. می دونی منظورم چیه، مرد بودن دیگه؟ این به معنی کونی بودن. خودش. یارو کونیه.

لیدی روز سختی داشتی، مگه نه؟

ای. جی. لیدی، اگه من کارو بار رو بفروشم چی میگی؟

لیدی کار رو فروختی...؟

ای. جی. خب، هنوز فروخته نشده؛ منظورم اینه که اگه یه شریک بگیرم چی.

لیدی هیچ مشکلی واسه یه شریک وجود نداره، فی نفسه...

ای. جی. این یارو جو درایوره.

لیدی اوه، اون.

ای. جی. آره. به اون. اون بهم یه پیشنهاد داد.

لیدی قصد نداری قبولش کنی، داری؟

ای. جی. چیزه، پنج میلیون دلار.

لیدی ما پنج میلیون دلار نمی خوایم. نه از طرف امثال آقای درایور.

ای. جی. لیدی - لیدی، الانم تا خرخره تو قرضم. تا اینجا رو هم با وام رسیدیم. الان مشتریایی داریم که از کف میرن.

لیدی پس به مشتریات یه تخفیف بدی.

- ای. جی. یه تخفیف.
- لیدی مطمئناً پنج درصد، ده درصد. باید پیش مشتریات دل‌پسندتر باشی.
- ای. جی. چیزه، تو و من می‌تونیم این همه پول رو بگیریم و... نمی‌دونم. یه فرار به سمت دریاهاى جنوبی. خیلی زود فیجی شبیه کلمبوس تو اوهایو میشه. شاید قبل ناپدیدشدن بخوای اونو ببینی.
- لیدی با این جو درایور صحبت می‌کنم.
- ای. جی. اوه، می‌خوای باهش حرف بزنی، هان.
- لیدی آهان. بهش میگم آقای درایور، شوهرم ده سال صرف این کار کرده که تو این تجارت رو پای خودش وایسه و اگه جهنمی باشه...
- ای. جی. گاوچرون پلاستیکی.
- لیدی ...گاوچرون پلاستیکی می‌خواد آب زیرکاه‌بازی دربیاره. ما با افرادی که نمی‌شناسیم تجارت نمی‌کنیم، آقای درایور.
- ای. جی. خوب به نظر میاد. می‌فرستمت تو کار.
- لیدی یا چرا نمی‌ذاری من کار رو دست بگیرم و یه یک‌شنبه استراحت نمی‌کنی.
- ای. جی. اوه، می‌خوای کار رو دست بگیری.
- لیدی پس می‌تونی تو خونه بمونی. یا واسه خرید بری بازار.
- ای. جی. اوهو.
- لیدی شرط می‌بندم می‌تونم تو یه سال کار و بارت رو سه برابر کنم.
- ای. جی. آهان. به هیچ وجه.
- لیدی ای. جی.، من علاوه‌بر خرید تو طول روز به یه کاری هم نیاز دارم.

- ای. جی. آزادی، لیدی. از آزادی خودت لذت ببر.
- لیدی پس در مورد این آقای درایور چی کار می‌خواهی بکنی؟
- ای. جی. لیدی، اگه کار زمین بخوره، همه چیز رو از دست می‌دیم. ممکنه خونه‌مون رو هم از دست بدیم.
- لیدی اما تو داخل این کاروباری.
- ای. جی. آره، و کی من به «این کاروبار» تبدیل شدم؟
- لیدی اگه می‌خواستی با اون باشی، نمی‌تونستی با خودت زندگی کنی.
- ای. جی. باشه، نگاه کن. دیگه نمی‌تونیم در مورد تجارت حرف بزنیم؟
- لیدی می‌شناسمت عزیزم.
- ای. جی. من تو تجارت نیستم. نمی‌بینی که چطور باید تو خونه بنشینم و در مورد تجارت لعنتی حرف بزنم.
- لیدی متأسفم.
- ای. جی. دیوٲ. دیوٲ! تجارت! (مکٲ کوچک) ببخشید.
- لیدی عزیزم، طفلکی. بیا اینجا. بی‌خیال.
- ای. جی. (همان جایی که هست می‌ماند) امروز یه چیزی دیدم، لیدی.
- لیدی چی. چی دیدی؟
- ای. جی. یه سگی رو زیر ماشین دیدم. اول ندیدمش، صداش رو شنیدم - از خیابون کنار بانک بالا می‌رفتم، صدای همهٲ مردم رو می‌شنیدم که فریاد می‌زدن، برگشتم و ماشین رو دیدم - فقط چیزی که یاروی تو ماشین نمی‌دونست، اینکه یه سگ زیر ماشینش بود. یه سگ رو زده بود و حدس می‌زنم قلاده‌اش یا گردنش تو شاسی گیر کرده بود - به هر حال،

این یارو اونو زیر می گیره و پوست رو از روی صورتش می کنه. سگ صدا می کنه و جیغ می کشه. حدس می زنم یارو نمی تونسته صدای سگ رو به خاطر صدای موتور بشنوه. همه آدم ها دنبالش میرن و با داد و بیداد متوقفش می کنن. بالاخره وقتی دوزارش افتاد، سگ مرده بود.

این یه روز کاملاً شیطانیه.

لیدی

به خدا قسم، لیدی، این چیز منو زیر و رو کرد.

ای. جی.

فکر می کنم یه خرده آرامش نیاز داری.

لیدی

لعنت خدا همین کار رو می کنم.

ای. جی.

انگار لازمه یه خرده حواست پرت بشه.

لیدی

آره، اگه فقط می تونستم... یه خرده... آروم بگیرم...

ای. جی.

خب، یه ایده دارم.

لیدی

اوه آره، چیه؟

ای. جی.

می دونی فکر می کنم به چی احتیاج داری؟

لیدی

به چی نیاز دارم.

ای. جی.

فکر می کنم نیاز به یه بازدید از نشانی سرخ داری. (او آن را با لهجه در هجای آخر تلفظ می کند. سکوت مشخصی وجود دارد.) جالب نیست؟ می خوام بری نشانی سرخ؟

لیدی

شاید.

ای. جی.

شاید...؟ (ای. جی. چیزی نمی گوید.) فکر می کنم شاید یه جووری سرگرم کننده باشه. (ای. جی. چیزی نمی گوید.) پس علاقه مندی؟ (ای. جی. چیزی نمی گوید.) شرط می بندم علاقه مندی. (ای. جی. چیزی نمی گوید.) فکر می کنم خیلی علاقه مندی. (ای. جی. چیزی نمی گوید.) می خوام بری نشانی سرخ؟

لیدی

- ای. جی. کاش می‌تونستم برم نشانی سرخ.
- لیدی خیلی خوب، پس، خوبه. چرا... درست... از اینجا شروع نمی‌کنی. (شورتی را که قبلا به او نشان داده بود در می‌آورد و بیرون نگه می‌دارد.)
- ای. جی. اما اونو واسه خودت خریدی.
- لیدی نه، این رو واسه تو خریدم. پس برو. مهمون من باش. (ای. جی. آن را از او می‌گیرد و زیر رب‌دوشامر خود می‌برد. وقتی آن را می‌کشد، کاملاً بی‌حرکت می‌یستند.) حالا اون شورتو چطوری احساسی می‌کنی؟
- ای. جی. احساس خوبی داره.
- لیدی خوب و مناسبه؟
- ای. جی. آره، اون عالیه.
- لیدی توری زیاد نمی‌سابه؟
- ای. جی. نه. این خوبه. خوبه.
- لیدی خوبه. حالا یه جفت جوراب ساق بلند خوشگل چطوره؟ (او یک جفت به ای. جی. می‌دهد. ای. جی. لبه تخت نشسته و شروع به داخل کشیدن آنها می‌کند.) می‌دونی، می‌تونی وقت خودت رو بگذرونی. کل شب رو وقت داریم. انگار یادمه جنسش از نایلونه به خصوصیه که دوستش داری.
- ای. جی. این نوع رو دوست دارم.
- لیدی خیلی حریری.
- ای. جی. آره. خیلی ابریشمی.
- لیدی خب اگه نایلون دوست داری، شاید چیزی که می‌خوای امتحان کنی یه جفت ابریشم واقعیه.
- ای. جی. جورابای ابریشمی...؟

- لیدی آره، شاید واسه اون روزهای خاص پراسترس جوراب‌های ابریشمی واقعی بخوای. وقتی اونا رو می‌پوشی، می‌تونی به همه اون هزاران و هزاران کرم ریزه میزه فکر کنی که تو ساخت اون رشته‌ها تو دردسر افتادن که باعث میشن احساس خوبی داشته باشی...
- ای. جی. عاشق این لباس جدیدم. اینو از کجا پیدا کردیم؟
- لیدی تو یه مغازه خیلی کوچک به اسم ارمغان. (Souvenir)
- ای. جی. چی، اون یه جایی تو بازاره؟ پشت خطوط رنگین کمون؟
- لیدی اممم - همم.
- ای. جی. تو ویتترین اونجا یه لباسی دیدم. یه لباس آبی با یه چیز تیره‌تر تو قسمت کناری اینجا.
- لیدی اون ساتن رنگین کمونی بود؟ از پایین زبونه کشیده بود؟
- ای. جی. آره، دور اون لبه جست و خیز داشت.
- لیدی اون لباس رو دیدم. خیلی قشنگ بود.
- ای. جی. اونا این لباس مشکی عالی رو هم داشتن. آستین‌های توری.
- لیدی آستین‌های توری مشکی، هاه. حالا اون جوراب‌ها چه حسی دارن؟
- ای. جی. احساس خوبی دارن.
- لیدی خب از اونجا که حالت خوبه... (او جعبه‌ای را از یکی کیسه‌های خرید برمی‌دارد.) خوشحالی هرچی که باشه. تولدت مبارک.
- ای. جی. چی، واسه من؟
- لیدی کس دیگه‌ای رو تو اتاق می‌بینی؟

ای. جی..	(باز کردن جعبه و دیدن آنچه در داخل است) اوه پسر،
لیدی...	
لیدی	اونا رو دوست داری؟
ای. جی..	(بیرون آوردن یک جفت کفش پاشنه بلند قرمز از جعبه) اوه
	پسر! اینها عالین!
لیدی	امتحان شون کن، بین اندازه هستن.
ای. جی..	لیدی، اینها خوشگلن.
لیدی	یه جورایی فکر کردم شاید دوست شون داشته باشی.
ای. جی..	ایتالیایی هستن؟
لیدی	اوهوم.
ای. جی..	چرم خوشگله. چند؟
لیدی	وقتی صورتحساب رو بدم، می فهمی. چه حسی داری؟
	منا سبن؟
ای. جی..	عالین. متشکرم. (او را می بوسد) ممنون. (او را می بوسد)
	قربونت برم.
لیدی	یه کمی چرخ بزن. بذار ببینیم. (ای. جی.. با کفش راه
	می رود و به آینه نگاه می کند.) خیلی بهت می آد.
ای. جی..	این پاشنه رو دوست دارم. اینا فوق العادن.
لیدی	حالا می خوام بهم یه قول بدی، عزیزم.
ای. جی..	لب تر کن. داریش.
لیدی	بهم قول بده به آقای درایور نمی فروشی.
ای. جی..	لیدی...
لیدی	من یه قول می خوام.

- ای. جی. من هیچ جوابی در این مورد ندارم.
- لیدی جواب خیلی ساده است عزیزم. همه چی خوبه. همه چی ردیفه. در مسیر رسیدن به نشان سرخی.
- ای. جی. آره.
- لیدی حالا قول میدی با آقای دراپور وارد معامله نشی؟
- ای. جی. قول میدم.
- لیدی پس حالا می‌خواهی بری نشانی سرخ؟
- ای. جی. می‌تونم یه سر بزnm به نشانی سرخ؟
- لیدی راهش رو بلدی.

ای. جی. در کمند را باز می‌کند و لباس قرمز رنگی را که در آنجا آویزان است، نشان می‌دهد.

- ای. جی. می‌تونی بهم کمک کنی برم تو؟
- لیدی (در حالی که به او در پوشیدن کمک می‌کند) شاید یکی از این روزها بخوام یه توک پا برم اون مغازه ارمغان و یه کمی واسه بقیه هدیه بخرم. پس اون می‌تونه یه نشانی سفید و یه نشانی آبی و یه نشانی سیاه... همه رنگ‌های رنگین کمون رو داشته باشه. حالا ببینیم. (ای. جی. برای دیدن او ایستاده.) برگرد. (برمی‌گردد.) یه کمی راه برو. بله، لباس واقعاً بهت میاد.
- ای. جی. خدای من این لباس رو دوست دارم.
- لیدی نشانی خیلی خوبیه.

اون صدایی رو که موقع تکه خوردن درست می‌کنه رو
دوست دارم. این نجوا.

ای. جی.

خوشگله.

لیدی

صدای زمزمه رو می‌شنوی؟

ای. جی.

زیباست. خیلی خوشگل شدی.

لیدی

ای. جی. ایستاده و به آینه نگاه می‌کند. صحنه
تغییر می‌کند.

صحنه سه

رستوران. دیک پشت میز با درایور.

دیک جو، می‌دونی از اون دیوٹ‌های بزن دررویی که آدم دلش می‌خواد بهش زنگ بزنه؟

درایور این‌طوره پس؟

دیک بزن دررو صرفاً حرف نیست.

درایور جهنم، من بزن دررو نیستم. من درست اینجا، دیک!

دیک ما عملاً مجبور شدیم یه کارآگاه خصوصی استخدام کنیم تا پیدات کنه. نامه‌ها فرستادیم، کلی زنگ زدیم. هیچ‌کس نمی‌دونه کجایی.

درایور مردم می‌دونستن من کجام.

دیک منشیت نمی‌دونست کجایی.

درایور منشی من دقیقاً می‌دونست کجام.

دیک عملاً می‌گفت هیچ‌وقت درباره‌ات چیزی نشنیده. جو درایور؟ اصلاً اسمش رو نشنیدم!

درایور شاید یه خرده در مورد اینکه تو کی هستی، گیج شده باشه، دیک. (او یک دسته ورق روی میز برمی‌زند.) همون‌طوری که هست، به هر حال نمی‌تونستم با شما پسرها حرف بزنم، چون واسه یه کار غیرمنتظره احضار شده بودم.

دیک	چیزی که بتونی راحت در موردش حرف بزنی؟
دراپور	می‌تونم بگم این تجارت یه مدتی تو قایق گذشت. دو روز سوار قایق با یه زن و یه جفت سگ تربیت‌شده. وقتی میگم یه زن، دیک، منظورم یه زن خیلی خیلی نازه.
دیک	می‌فهممت. وقتی میگی سگ منظورت چیه؟
دراپور	دارم در مورد دوبرمن حرف می‌زنم.
دیک	این یه عاشقانه طولانی بین تو و این سگ‌ها بود؟ یا فقط یه معاشقه لاس‌بازی گذرا؟ فقط شوخیه، جو، فقط...
دراپور	رئیس قراره سر وقت اینجا باشه، یا چی؟
دیک	همیشه. ای. جی. جلسه رو ترتیب میدی، بلافاصله، سر وقت، فی‌الفور اینجاست، پس لازم نیست نگرانش باشی.
	پیش خدمت زن (پز) با یک بطری شراب وارد می‌شود.
پز	یه بطری شاتو روژ (قلعه سرخ).
دیک	اون اینجاست. دختر رویاهای منه.
پز	یکی از شما دلش می‌خواد اینو بچشه؟
دیک	مشکلی نیست، جیگر، اگه ما به شما اعتماد کنیم چطور؟ متشکرم. (پیش خدمت بطری را می‌گذارد و خارج می‌شود). پس به هر حال، من و ای. جی. داشتیم حرف می‌زدیم، و — چی؟ پیش خدمت؟
دراپور	که یه دخترک خوش‌قیافه است.
دیک	ممم - همم.

- دراپور بد نیست یه کم دون واسه‌اش بیاشم.
- دیک نه عاقا. دوست چطوره؟
- دراپور دوست من؟
- دیک می‌دونی - زن، قایق. سگ‌ها.
- دراپور اون زن به تاریخ پیوست، دیک.
- دیک منظورت سابقه‌ شخصیه یا سابقه‌ پزشکی؟ شوخی کردم، جو، فقط...
- دراپور می‌دونی، دیک، من از روی علاقه به اون دختر نگاه نمی‌کنم. از روی ضرورت بهش نگاه می‌اندازم. چون می‌دونی، اگه من هر روز به زن نداشته باشم، از این سردردهای وحشتناک کورکننده بهم دست می‌ده.
- دیک می‌تونم هم‌ذات‌پنداری کنم.
- دراپور چیزیه که شاید بهش می‌گن میگردن تخمی.
- دیک همسر من یه مشکل برعکس داره.
- دراپور با اصول طب سوزنی آشنایی، دیک؟
- دیک طب سوزنی. منظورت سوزنای چینیه؟
- دراپور ایده‌ اصلی طب سوزنی اینه که بدن انسان یه کل ارگانیکه. اگه بدونی کدوم قسمت از این کل روی کدوم قسمت دیگه تأثیر می‌ذاره، می‌تونی با فرو کردن یه سوزن درست تو نقطه‌ فشار، درد رو برطرف کنی. مثلاً، اگه کمردرد داری، شاید مجبور بشی یه سوزن رو فقط فرو کنی کف پا. اگه قلبت درد داره، شاید مجبور بشی سوزنی رو به بازوت بزنی.
- دیک و اگه سرت درد می‌کنه، شاید مجبور بشی سوزن رو فرو کنی تو یه آدم دیگه.

درايور

دقيقاً، ديك. دقيقاً. وقتى كه درد واسه منه، برام مهم
نيست كه چى رو به گا بدم. فقط به شرطى كه اون سوزن
رو بهش فرو كنم.

ديك

آهان. آ - هان...

درايور

چيزى شده ديك؟ نكنه مى ترسى تو رو بگا بدم؟

ديك

نه! ابتداً. و اوھوى، به هر حال هيچ كس اصلاً نمى تونه منو
بكنه. گاييدنى نيستم.

درايور

پس اين طوريه. اينجا به مبلغ مناسبى فكر كردم كه
مى تونستم جلوى همين ميز خمت كنه.

ديك

آره، خب. تو دنيا واسه اين جور كارها پول كافى وجود نداره.

درايور

مم - همم. ديك، الان جايى كه هستى چيكار مى كنى؟

ديك

اوه، وايسا، توقف. هى. اين اطلاعات طبقه بندى (محرمانه) شده
است.

درايور

فقط دارم مى گم، هميشه دنبال چندتا مرد خوبم. آدمايى
كه مى خوان تو دنيا بلندين. از فرصت استفاده كنن.

ديك

گوش كن. اين خيلى سخاوتمندانه است، ولى -

درايور

پس رئيس لعنتى شما كدوم جهنم دره ايه؟

اى. جى. كيف دستى به دست، وارد مى شود.

ديك

اونجاست. اون مرد اينجاست. درست به موقع.

درايور

(دست مى دهند) اى. جى.، خوشحالم مى بينمت.

اى. جى.

حالت چطوره، جو.

درایور	عالی‌ام، ممنون.
ای. جی.	شما دوتا در مورد تجارت حرف می‌زنید؟
دیک	کسب و کار؟ ابداً.
درایور	فقط اینجا ورور می‌کنیم.
دیک	آره، جو فقط داشت در مورد اصول طب سوزنی واسه‌ام توضیح می‌داد.
ای. جی.	طب سوزنی...
درایور	بله قربان - نقاط فشار و مسکن‌ها. درست اونجا تموم تمدن بشری رو به دست میاری، مخلص کلام.
ای. جی.	حرفت رو باور دارم.
درایور	خب بشین، بشین. یه لیوان قرمز بزن به رگ و بریم پای معامله.
ای. جی.	(همچنان/ایستاده) هیچ معامله‌ای قرار نیست در کار باشه، جو.
درایور	اوه. آه - هان.
ای. جی.	بدون ادغام. بی‌معامله. هیچ چی.
دیک	ای. جی....
ای. جی.	آره. هیچ چی.
درایور	نظرت در مورد این چیه، آقای بریورمن؟
ای. جی.	سگی زیر ماشین نمیره، جو.
درایور	سگ زیر ماشین. این یه جور ارجاع محلیه؟ واسه‌ام ترجمه کن.
ای. جی.	درتو بزار.
درایور	اوه. آه - هان.
دیک	هی، ایچ...

ای. جی.

گوشت با منہ، جو؟

دراپور

می‌شنوم.

ای. جی.

گاییدمت. تو رو.

دراپور

الان داری خودت رو تکرار می‌کنی، پسر.

ای. جی.

ببین، نمی‌دونم کدوم سگی هستی، یا از کدوم جهنم دره‌ای اومدی، آدم هم حسابت نمی‌کنم که چی وانمود می‌کنی، ده سال جون کندم تا توی کار و بارم رو پای خودم وایسم و به درک اگه گاوچرونای پلاستیکی بخوان موش بدونن. نمی‌دونم واسه چی منو واسه این انتخاب کردی، شاید فکر کردی می‌خوام دست‌ها رو بیارم بالا و تسلیم بشم، ولی چرا نمیری یه خایه‌مال دیگه پیدا کنی تا باهات کون کونک‌بازی خودتو بکنی. می‌دونی چرا؟ چون من یه دغل‌بازم. آره. من تاجر نیستم. من یه مرد کارگرم. کار خودم رو می‌کنم، کار خودم رو صادقانه می‌کنم، با آدمایی که نمی‌شناسمشون کار نمی‌کنم و از تو خوشم نمیاد. پس گورت رو گم کن و چیز دیگه‌ای واسه گفتن ندارم.

دراپور

فقط یه ثانیه، فقط یک ثانیه. یه چیزی واسه گفتن دارم.

دیک

می‌دونی، ای. جی.، شاید این وسط‌ها جایی باشه.

ای. جی.

چی، فرض کنم که با/ین مذاکره کنم؟

دراپور

میگی با کسایی که نمی‌شناسی کار نمی‌کنی؟ ولی کی آقای تریپل‌ت رو می‌شناسه؟ واقعا کی تو رو می‌شناسه؟

ای. جی.

مطمئن‌ام که تو جهنم هم تو رو نمی‌شناسن.

دراپور

فکر می‌کنی کی این مرد رو می‌شناسه؟ شرط می‌بندم میگی این مرد دوستت بوده، درسته؟ اما از کجا می‌دونی اون وقتی دور از چشمته یا تو خلوت خونه خودشه چیکار می‌کنه؟ شاید این مرد بچه‌باز باشه. شاید معتاد به مرفینه. شاید عنینه.

- دیک حالا هوی ، بی خیال حالا.
- ای. جی. می تونی چند تا نکته دربارهٔ یه شخص بدونی.
- دراپور شاید وقتی رفت خونه دوست داشته باشه یه لباسی بپوشه. آره. شاید اون دوست داشته باشه با یه جفت کفش پاشنه بلند دور و برش قر بدی. می دونی تو این دنیا همچین آدمهایی وجود دارن.
- دیک نه تو / این شهر.
- دراپور او هوکی. مردهای متاهلی هستن که میرن خونه و تو خلوت ، لباس زنونه می پوشن. دغل بازهای واقعی.
- دیک نه تو / این شهر.
- دراپور چرا ، آدمهای محترمی هم هستن ، همه کاری می کنن ، ولی می تونه اسم خوبشون رو همین جوری خراب کنن - اگه این موارد تو جامعه به وجود بیاد.
- دیک به جز اینکه هیچ پلشتی تو ای. جی. تربیت وجود نداره.
- دراپور اما اگه حرف دیگه ای واسه گفتن نداری ، ای. جی. - پس چی باید گفت ؟ (ای. جی. چیزی نمی گوید.) می بینم هنوز اونجا وایستادی.
- دیک بی خیال ، ایچ ، به جا بشین ، بیا یه گفتگوی واقعی داشته باشیم.
- دراپور علاوه بر « گاییدمت » چیزی واسه گفتن بهم داری ؟ یا دچار یه اضطراب عجیب و غریب ناگهانی شدی ؟
- ای. جی. چرا من ؟
- دراپور این چیه ، پسر ؟
- ای. جی. چرا منو واسه این کار انتخاب کردی ؟ و این همه بازی چیه ، چرا فقط منو بیکار نمی کنی ؟
- دراپور جهنم ، خیلی ورزشکارانه نیست. خیلی سرگرم کننده نیست.

نمی فهمی. من اینجا تا بهت کمک کنم، پسر، تو رو زیر پر و بالم بگیرم.

ای. جی. آره، درسته. تا کار و بارم رو تو قوطی کنی.

درايوز آاه. تجارت تو همین الان هم تو قوطیه. نمای خالیه. یه نفس، می تونم اونو همین الان منفجر کنم.

دیک حالا هی، هی...

ای. جی. پس چرا این «قوطی» واسه تو پنج میلیون دلار می ارزه؟

درايوز می دونی، ارزش چیزها چیز خنده داریه. ولی بهت میگم چیه، ای. جی. - پنج میلیون دلار درست به نظر نمی رسه؟ باشه. بذارید ده اش کنیم.

دیک یا خدا.

درايوز یا - تو قیمت رو بگو.

دیک خدا، یا، ایج.

درايوز بی خیال. بیا چونه زن. فقط این تجارت واسه تو چه ارزشی داره؟

ای. جی. می خوام ده میلیون دلار واسه یه نما بدی.

درايوز واسه پنجاه درصدش.

ای. جی. چرا؟ وقتی فقط می تونی برش داری.

درايوز شاید چون ازت خوشم میاد.

ای. جی. کار و بارم ده میلیون نمی ارزه. پنج هم نمی ارزه.

درايوز این نظر منه.

ای. جی. این نظر ارزش نداره.

دیک خب هی، ارزشش یه...

دراپور

اسم شما ده میلیون ارزش داره. تو این شهر، خیلی خوش نامی. همون طور که دوست می گه، هیچ پلشتی درمورد ای. جی. تریپلت وجود نداره. دوست دارم یه تیکه از اون اسم رو داشته باشم. پس تو ده میلیون دلار می خواهی، آقای تریپلت؟ یا چی رو دوست داری؟ می دونی چی دوست داری؟ چرا به ما نمی گی چی دوست داری؟

دیک

ده میلیون دلار، ای. جی.!

دراپور

یه مرد اهل قمار، آقای تریپلت؟ دوست داری شانست رو امتحان کنی؟

ای. جی.

بعضی وقت ها.

دراپور

با سیستم باستانی شرقی که بهش می گن ای چینگ آشنایی داری؟

ای. جی.

نه. اصلاً اسمش رو نشنیدم.

دراپور

بازی کوچیک شگفت انگیزیه. واسه شانس تصادفی، واسه کمک به تصمیم گیری استفاده می شه.

ای. جی.

این جهنم چه ربطی به من داره؟

دراپور

همه چیز. حالا می بینی، ای چینگ میگه هر چی تو هر لحظه تو جهان چیزی رو بهت میگه. شاید دنیا بهت میگه، همین حالا «آروم باش». شاید جمله اینه که «پر خاش گر باش». شاید جمله اینه «این معامله رو جوش بده».

ای. جی.

و چی.

دراپور

خب مثلاً این ورق ها رو برمی داری. فقط یه دسته معمولی از ورق ها. بیا بگیریم ما کارت می کشیم، معامله اینه، کارت بالاتری رو می کشی به عنوان شریک، منو تو اون شرکت میاری، کارت پایین تر رو می کشی که به همون جایی که الان هستی برگردی. اگه این سرنوشت تو باشه با من راه بیای، نمی تونی کارت گنده رو از دست بدی. اگه سرنوشت توئه که تنهایی این کار رو بکنی، باید کارت پایین تر رو

بکشی. می فهمی ای. جی.؟ هر اتفاقی که می افته، باید
بیافته.

پس چیه؟

ای. جی.

ورق ها هستن. مراقبی مساوی بشه؟

درایور

چی، منظورت اینه... این بازی رو انجام بدم؟ واقعاً - جداً؟

ای. جی.

سر ده میلیون دلار.

درایور

یا خود خدا.

دیک

اگه کارت گنده رو بکشی. کارت نرس رو بکشی - چیزی تغییر
نکرده. ما واسه این تن به تن می جنگیم.

درایور

اگه نخوام بازی کنم، چی می شه؟

ای. جی.

اوه، فکر می کنم به نفعته بازی کنی. مردی که می خواد
اسم خوبی مثه اسم تو رو حفظ کنه.

درایور

هی، ما اینجا درباره اسم ها حرف نمی زنیم، درباره تجارت
حرف می زنیم.

دیک

قطعاً. قطعاً. اما تو هر زندگی شاید یه ذره کثافت باشه.

درایور

از کجا بدونم که این دسته رو نچیده باشی؟

ای. جی.

مدل خودت بُر بزن. اگه فکر می کنی تغییری ایجاد
می کنه، یه دسته جدید باز کن. اگه بهم اعتماد نداری،
انقده مرد هستی که به سرنوشت اعتماد کنی؟

درایور

می دونی که چیزی واسه از دست دادن نداری، ای. جی. ...

دیک

خوب گفت، جناب. چی رو مجبوری از دست بدی؟

درایور

چی واسه از دست دادن دارم؟

ای. جی.

ده میلیون دلار.

دیک

دراپور

خب نمی‌توننی این اطراف واسه همیشه مته بعضی از
جوراب شلواری‌های لعنتی، هملت‌بازی دربیاری. کارت‌هام
رو برمی‌دارم و می‌رم خونه؟

ای. جی.

(می‌نشیند) نه. آره. اوکی. بی خیال. بیا بازی کنیم.

دراپور

خوبه. خوبه. پس یه کارت، هر کارتی رو انتخاب کن. تا
اونجا که می‌توننی تصادفی باشه. فقط یادت باشه، ای.
جی.؛ هر اتفاقی که می‌افته، باید بیافته. حالا بکش.

ای. جی.

باشه.

ای. جی. به توافق می‌رسد، اما با ورود
پیش خدمت کار او قطع می‌شود.

پز

ببخشید. یکی از شما آقای تریپلته؟

ای. جی.

منم.

پز

یه تلفن دارید، میگن مهمه.

دراپور

می‌بینی، ای. جی.؟ شاید هنوز سرنوشت نمی‌خواد کارت
بکشی.

ای. جی.

برمی‌گردم.

ای. جی. خارج می‌شود.

دراپور

عاشق تعلیق نیستی، دیک؟

دیک

اوه، آره. اوه. آره.

درايور

مطمئنأ بهت ميگه هنوز زنده‌اي، اين طور نيست. اي. جي.
مي‌خواه کارت درست يا کارت اشتباه رو بکشه؟ و کارت
درست و مناسب چيه؟

ديک

هر اتفاقي مي‌تونه بيافته.

درايور

لباس اي. جي. پايين مياد، كه اين فاجعه ميشه.

ديک

گوش كن، عملكرد اي. جي. هنوز بهترين تو شهره. افتخار
اينه كه واسه اين مرد كار مي‌كنم.

درايور

اي. جي. مرد خوبيه.

ديک

اي. جي. مرد خيلي خوبيه. يه تاجر خوبه. اين يارو سه تا
تخم بين پاهاش داره.

درايور

همه چيزي كه ميگم اينه، پيشنهادم واسه كار باز مي‌مونه.

ديک

گوش كن. وفاداري‌هايي دارم كه مي‌دوني.

درايور

شايد بخواي بري خونه و روي اين بخوابي، با همسر در
موردش حرف بزني. بهش وفادار باش.

اي. جي. وارد مي‌شود.

ديک

پس چه خبر، اي. جي.؟ چه خبر؟ موضوع چيه؟

اي. جي.

ليدي مرده.

صحنه تغيير مي‌کند.

صحنه چهار

زندان. نور نقطه‌ای قوی چراغ بازجویی روی یک
سرباز جوان.

سرباز

بله، قربان. من بخشی ازش بودم. ولی تنها نبودم. باید شرایط رو درک کنید. مته اینه که ما سه نفر - منظورم سرجوخه مک‌من و گروه‌بان چهارم جانسون و منه - یه پاس سرشب داشتیم، فقط تو این شهر یه خروار کار رو سر آدم ریخته میشه. فرانکی قرض گرفته بود، منظورم اینه سرجوخه مک‌من از یه دختری که می‌شناخت یه ماشینی قرض گرفته بود، فقط این آدم مجبور بود انگار مادر بزرگش رو ببینه یا همچین چیزی. هیچ چیزی دیگه‌ای نبود، درست‌ه؟ پس ما سه نفر تصمیم گرفتیم با هم اون روز رو بگذرونیم و درگیر بولینگ تو مرکز خرید شدیم. می‌دونی، خطوط رنگین‌کمون؟ حساب کردیم می‌تونیم یه کمی جافتاده باشیم، یونیفرم‌هامون رو بکنیم تو چشم ملت، به چندتا دختر نخ بدیم. مردم لباس فرم رو می‌گیرن، می‌دونید که چطور کار می‌کنه. من خیلی تند حرف می‌زنم؟ قربان؟ همه اینارو می‌گیرید؟ به هر حال ما تو یه رستوران کوچیک صبحونه خوردیم و منتظر بودیم تا این مرد سیاه‌سوخته سروکله‌اش پیدا بشه. سیاه‌سوخته، تک‌ستاره‌ای هست که قراره به یه موادی دسترسی پیدا کنه - قرمزها و آبی‌ها، پودرهای جادویی، قرص‌های مختلف و مواردی از این قبیل. فقط ما منتظریم و منتظریم، صبحونه تموم شد، ما بیرون ماشین بودیم و داشتیم آبجو

می‌خوردیم و سیاه‌سوخته و داشتیم کفری می‌شدیم «چون هنوز هیچ لامصبی در کار نبود» سیاه‌سوخته و من هم لازم بود کمی ریلکس کنیم. عصبانی. نکتهٔ مهم اینه وقتی چت شدیم، چطور می‌تونیم رفاقت زنونه به هم بزنیم؟ فرانکی یه دانش‌آموز کلاس نهم تو مدرسه می‌شناسه که خدمات جنسی با پول معامله می‌کنه؛ ولی ما باید تا موقع تعطیلات صبر می‌کردیم تا ببینیمش - شیرفهم میشی؟ - در ضمن هنوز سیاه‌سوخته نیومده، ما تصمیم گرفتیم بگاییمش، زدیم به خطوط رنگین‌کمون و یه غذای سردستی خوردیم، وقتی هیچ جایی نیست... این زنه داره از کنار ما رد میشه. یه گل واقعی جنوبی، از این لباس تابستونی مامانی تنش کرده.

ایدی در محوطه نور، از صحنه عبور می‌کند. / او خارج می‌شود. نورش کم‌رنگ می‌شود.

این همون قربانیه که دارم در موردش حرف می‌زنم. خیلی از مغازه‌ها داشتن باز می‌کردن، بعدش ماشین زیادی تو پارکینگ نیست، چند نفری هم رفت‌وآمد می‌کردن، اثرات آجور و احساس می‌کنم، من به خانم بسیار جذاب سلام می‌کنم. اون هیچی نمیگه. اون فقط از کنارم رد میشه. فرانکی به چیزی میگه، جنده از دماغ فیل افتاده - این سبک فرانکیه - جانسون، چشم‌ماش دور سرش می‌چرخه. بهش میگم، سلام، دوباره. بلندتر. چی شده جیگر، میگم از سربازها خوشش نمیاد؟ فقط سعی می‌کنیم درگیر یه گفتگوی دوستانه‌اش کنیم. اما روباه حالا دنبال اشاره‌های اونه، یه کم فاصله می‌گیره، مثه اینکه ما رو «ندید می‌گیره»، درسته؟ فرانکی یه سقلمه بهم می‌زنه، به راهم ادامه میدم و دوباره سلام می‌کنم، فقط این بار، یه بوسهٔ گنده و آبدار روش می‌کارم. فقط واسه شوخی. زبونم انگار کل صورتش رو گرفته بود. مشکل اینه که اون منو کنار می‌زنه

و این اشتباهش بود، چون آرنجم رو به ماشینش می‌کوبم و به دلایلی این واقعا، واقعا باعث عصبانیتم شد. حالا سعی می‌کنه سوار ماشین خودش بشه - می‌کشمش بیرون. می‌گه جیغ می‌کشم. می‌گم، اوه آره؟، و ترقی، یه ضربه سنگین بهش می‌زنم و چراغ‌هاش خاموش می‌شن، حالا باید چه کار کنم؟ یه بدن بیهوش رو دستم مونده. پس، تو صدلی عقب ماشین می‌ذارمش، ماشینی که خودمون استفاده می‌کنیم. خب، فرانکی، اون داغ داغه و می‌گه ما باید از این فرصت استفاده کنیم، پیشنهاد می‌کنه رو صورتش بشینه، در حالی که ترغیب شدم باهاش کارای سکی بکنم، اعتراف می‌کنم چنین کاری کردم. فقط مسأله اینه همه اینا تو روز روشن تو این پارکینگ اتفاق می‌افته، درسته؟ همه آدم‌ها از بغل ما رد میشن- کسی ذره‌ای توجهی می‌کنه؟ کسی سعی می‌کنه جلوم رو بگیره؟ آه - هان. پس کارم رو تموم می‌کنم و نوبت فرانکیه، جانسون یه جورایی نیمه عصبیه، بهش می‌گم، گاییدمت. بی‌خیال لعنتی. حالا فرانکی می‌گه، بولینگ بره به درک، بریم مهمونی. الان تو این شرایطیم، پس می‌رونییم به سمت شکارگاه جنگل که همیشه واسه داشتن کمی حریم شخصی مفیده، دوباره می‌ذاریم توش. جانسون هم این بار. خب حالا این آدم، این زنه، کاملاً پریشون شده بود، اون، اوه، بذار من برم، لطفاً ولم کنید، به هیچ کی نمی‌گم. فقط مشکل اینه، اون قیافه‌هامون رو دیده، اون می‌دونه ما کی هستیم. این یعنی دردسر. خب من همیشه این چاقوی شکاری که به پام بسته رو دارم، پس ما بردیمش تو جنگل و ما - می‌دونم - چیزی رو که باید انجام می‌دادیم رو انجام دادیم. هر سه به نوبت به همین ترتیب، پس برابر بودیم. خون همه جا رو گرفته بود، مرد. هیچ‌وقت انقدر خون چنندش ندیدی. رو برگ‌ها، تو جاده، رو لباس‌هامون، روی پوتین‌هامون. همه چی سرخه. شاید اگه هیچ‌وقت انقدر آبجو درست بعد صبحونه نزده بودیم، اون اتفاق نمی‌افتاد. یا اگه دور و بر این شهر لعنتی یه چیز واقعی واسه انجام دادن وجود داشت. یا اگه اون، این لباس رو نپوشیده بود، منو این همه حشری نکرده بود. منظورم

اینه - به هر حال اون داشت ساعت ده صبح می‌رفت یه مرکز خرید جهنمی؟ یا شاید اگه صبر می‌کردم و با دانش‌آموز کلاس نهم می‌اومدم، یا شاید اگه سیاه‌سوخته لعنتی وقتی که باید می‌اومد، ظاهر شده بود... همه این چیزها! می‌دونی چی میگم؟ همه این شرایط وجود داشت. اینو به شما میگم: می‌دونستم این اتفاق می‌افته. در مورد جزئیات صحبت نمی‌کنم، ولی منتظر این بودم. می‌دونی چرا؟ چون من یه ذره ذهن‌خونی می‌کنم. آره قربان، چشم دوم دارم. یه بار تو بازداشتگاه نوجوان‌ها رو من آزمایش کردن، من از پنجاه و دو کارت، سی‌تاش رو خوندم، چشم‌پسته. آس، شاه، سرباز، دولو. از چشمم اشعه ایکس گرفتم. می‌تونم چیزها رو ببینم. مثلاً یه بار که رو نیمکت پارک نشسته بودم و از این کبوترها تو پیاده‌رو بودن. فقط یه کبوتر خاکستری زشت بود، خرده‌ریزها رو برمی‌داشت، دونه‌ها... و نشسته بودم داشتم پرنده رو نگاه می‌کردم، همه اینا یهو - یهو دیدم که می‌تونم توی اونو ببینم. درست توی این پرنده رو. می‌تونستم تا دور رو ببینم، قلب درونش رو می‌دیدم که می‌تپه. این قلب کوچک سرخ، پمپاژ می‌کنه و پمپاژ... خیلی سرخ، تقریباً سیاه بود. تا حالا همچین چیزی دیدید؟ نه، قربان، شرط می‌بندم که نه. می‌دونی داخل اونجا چطوره؟ قربان، تاریکه. توی بدن ما تاریکه. منظورم اینه، یه جورایی واسه ما که تو نور روز این دوروبر می‌پلکیم عجیب و غریبه، داخل ما، اونجا همیشه شبهه. بله، قربان. همیشه درون بدن‌مون شبهه. تا حالا کسی بازت کرده و اجازه داده روز روشن وارد بشه. می‌دونی دارم چی می‌گم؟

صحنه تغییر می‌کند.

صحنه پنج

دفتر. یک سیب سرخ دیگر روی میز. دیک و آن.
دیک نامه‌ها را امضا می‌کند.

دیک خب. این می‌تونه بره بیرون. (دیک آن را به او می‌دهد و دیگری را امضا می‌کند.) اینم می‌تونه بره.
آن آقای بریورمن، مطمئنید که —

دیک ببین. نگران این موضوع نباش (یکی دیگر را امضا می‌کند) اینم می‌تونه بره. اون یکی رو با پست سفارشی بفرست.
آن مطمئنم آقای تریپلت می‌خواد این نامه‌ها رو ببینه.

دیک آقای تریپلت قرار نیست این دور و بر باشه. این مرد فقط عزادار شده. ما اینجا کار و بار رو می‌چرخونیم.
آن بسیار خوب. نامه بعدی؟

ای. جی. با کیف دستی خود وارد می‌شود.

ای. جی. اینجا چه خبره؟

آن آقای تریپلت...

- دیک ای. جی.، اینجا تو این جهنم چی کار می کنی؟
- ای. جی. حال همه چطوره؟
- دیک ای. جی.، اینجا چه غلطی می کنی؟
- ای. جی. چه جوړیه؟ دارم برمی گردم سرکار. آنی، تقویم مون رو داری؟
- آن بله، هم اینجاست، آقای تریپلت.
- ای. جی. و پرینت های امروز؟ اونا رو دم دست داری؟
- آن بله، قربان. اینجاست.
- ای. جی. این چیه؟ (سیب را از روی میز برمی دارد) این از کجا اومده؟
- دیک چی، سیب...؟
- ای. جی. آنی، لطفاً این رو بردار؟
- آن بله، قربان.
- ای. جی. نه - مهم نیست. بی خیال. خوبه. اونی همین جا ولش می کنیم - فقط، بذار این پرینت ها رو داشته باشم، تا ببینم چه خبره.
- آن پرینت ها را به او می دهد اما در اتاق می ماند.
- دیک ای. جی.، واقعاً برگشتی سر کارت؟
- ای. جی. آره. موضوع چیه؟
- دیک هیچ چی. فقط یه کمی تعجب کردم از همه اینا...
- ای. جی. این کار منه. من نباید اینجا باشم و کار خودم رو انجام بدم؟

- دیک نه، به نظرم که عالیه. منظورم فقط اینه - خیلی زود؟
- ای. جی. خیلی زود—؟ منظورت چیه، خیلی زود.
- دیک خب می‌تونستی یه چند روز بمونی. می‌دونی، یه وقفه
مناسب .
- ای. جی. آنی - هنوز اینجایی؟ - گوش کن، من به سری از چیزهای
بسته‌بندی شده تو خونه دارم. نه یا ده تا جعبه. دنبال
یه شرکت حمل‌ونقل خوب باش، اونا همه چیز رو از شما
می‌گیرن، انجامش میدی؟
- آن و اونا باید اینا رو ببرن - کجا؟
- ای. جی. نمی‌دونم. شاید سپاه رستگاری، صلیب سرخ. واسه‌ام مهم
نیست با اونها چی کار می‌کنن.
- آن و چیزی که تو این جعبه‌هاست، اینه...؟
- ای. جی. وسایل زنونه. لباس، کفش‌ها، جواهرات و چیزای دیگه. در
اسرع وقت، لطفاً. می‌خوام، امروز ردشون کرده باشی.
- آن بله قربان.
- ای. جی. و آقای بویل رو برام می‌گیری، لطفاً، هروقت فرصت کردی.
- آن من بابت همسرتون بسیار متأسفم، آقای تریپلت.
- مکث.
- ای. جی. اوه. آره. متشکرم.
- آن اونو خوب نمی‌شناختم، ولی همیشه مته یه آدم خیلی
خوب به نظر می‌رسید.
- ای. جی. آره، خب. متشکرم.

آن اگه کاری بتونم انجام بدم، اینجا، یا تو خونه شما، یا هر چیز دیگه‌ای -

ای. جی. - نه، فکر می‌کنم مراقب همه چیز هستم، آنی. فکر می‌کنم همه چیز تحت کنترل‌ه. ممنون.

آن به هر حال. به کار خوش برگشتید.

ای. جی. متشکرم، آن.

آن خارج می‌شود.

دیک خب من که می‌گم این عالیه. این لعنتی عالیه، اینجوری می‌ای و برمی‌گردی؟ ریاست رو بگیر تریپلت، ها.

ای. جی. آره، آره. این اطراف چه خبره؟ (او شروع به جستجو از بین پرونده‌ها می‌کند.)

دیک خیلی زیاد نیست. معمولی. می‌دونی. فاکتورها. کلی فاکتور. ولی هی، ایچ، مطمئنی خیلی زود آماده داخل شدنی؟

ای. جی. آره، مطمئنم.

دیک چطور یه تعطیلات رفتی؟ چطور رفتی زیر درخت نخل نشینی و چندتا دختر رقص رو تماشا نکردی؟

ای. جی. من اینجا بودم؟ من الانم اینجا...؟

دیک این چیه، ایچ؟

ای. جی. (نامه‌ای از پرونده‌ها برمی‌دارد) یه نامه به بویل. این چیه...؟

دیک اوو آره، این.

- ای. جی. «اگر پرداخت فوری دریافت نکنیم، اقدامات قانونی انجام خواهیم داد. با احترام، ای. جی. تریپلت...»
- دیک آره، فکر می‌کنم باید یه فاکتور ضمیمه بشه...
- ای. جی. اما این رو اسم منه. اینجا نوشته شده است «ای. جی. تریپلت».
- دیک آره، فکر کردم که باید در موردش پیگیری کنم.
- ای. جی. پس، تو این رو نوشتی.
- دیک آره.
- ای. جی. یه نامه به بویل نوشتی و اسم منو زیر اون امضا کردی؟
- دیک خب رسیدها قطع شده بودن، فهمیدم قرار نیست یه مدت این دور و بر باشی، پس باید یه سری اقدام می‌کردم. یه کمی زور روی این آدم بی‌عار بذار.
- ای. جی. به هر حال، فکر می‌کنی کی هستی؟
- دیک حالا یه دقیقه صبر کن.
- ای. جی. فکر می‌کنی کی هستی و داری چه غلطی می‌کنی؟ بهت وکالت دادم؟ فکر کردی هیچ‌وقت بر نمی‌گردم؟
- دیک به حرفم گوش می‌کنی؟
- ای. جی. دیگه هیچ‌وقت به جام امضا نکن، دیک.
- دیک خب مجبور بودم کاری انجام بدم —
- ای. جی. همیشه. هیچ‌وقت جای من امضا نمی‌کنی.
- دیک باشه. متأسفم. نمی‌دونستم که این یه مسأله‌گنده میشه.
- ای. جی. همیشه.

- دیک هی، ایچ، چیه لعنتی...!
- ای. جی. تو من نیستی. منم تو نیستم. تو تو هستی. منم من.
- دیک اوکی، باشه...
- ای. جی. این تمایز رو متوجه میشی؟
- دیک این دوروبر نبودى، ای. جی. و می دونی شاید ازش آگاهی ندارى —
- ای. جی. (از «شاید ازش آگاهی ندارى») چى فکر مى کنی؟
- دیک شاید از این موضوع خبر ندارى، ای. جی.، اما بیکارى گنده‌ای کف دستمون بود. همین امروز پنج تا از پسرانمون رو از دست دادیم، رفتن پیش درایور.
- ای. جی. آره، از درایور چه خبر؟
- دیک ما راست و چپ داریم پسرانمون رو از دست میدیم، این همون چیزیه که در جریانیه. پس فکر کردم می‌تونم یه کمى امور رو جلو ببرم، پول نقد بیارم. حالا اگه فکر می‌کنی کار اشتباهی انجام دادم، پس می‌تونى —
- ای. جی. (از «پس می‌تونى») هنوز که شرکت رو به درایور نفروختی؟
- دیک پس می‌تونه سروکله‌ات پیدا بشه و اینو بگی، اما فقط این‌طوری به هیکل من نریز.
- ای. جی. این یه تجارتیه، دیک.
- دیک دقیقاً. این یه تجارتیه.
- ای. جی. این کار منه.
- دیک اوه، این کار توئه؟
- ای. جی. بله، این کار منه و تو اینجا شریک من نیستی، تصمیم نمی‌گیری.
- دیک فقط بیا منو بکن، ای. جی. خوبه؟ فقط منو بگا. این

تجارت توئه، این یه تجارت در حال مرگه. تو بهترین دوست منی، ای. جی.، اما دارم بهت میگم، اگه می‌خوای منو از در بندازی بیرون، کار خوبی انجام میدی. آره می‌دونم که من اینجا شریک نیستم. اینکه تصمیم نمی‌گیرم. اما اگه فکر می‌کنی من اینو دوست دارم، اگه فکر می‌کنی من هر شب زانو می‌زنم و خدا رو شکر می‌کنم که من همونی‌ام که هستم، پس عقل لعنتی خودت رو از دست دادی. فقط حواست باشه کلاه خودت رو سفت بچسبی، رفیق. حواست به کلاهت باشه، چون شاید مدت زیادی این‌طوری نباشم. شاید نباشم.

ای. جی.

در مورد چی حرف می‌زنی؟

دیک

هیچ چی. در مورد چیزی حرف نمی‌زنم.

ای. جی.

نه، بی‌خیال. اینجا چه خبره؟

دیک

خب. این دقیقاً همون لحظه نیست، اما، اوه... درایور بهم پیشنهادی داده. واسه رفتن پیشش.

ای. جی.

و...؟

دیک

نگران نباش. ردش کردم. البته من اونو رد کردم. هیچ‌وقت حتی در نظر هم نگرفتم. ببخشید که مطرحش کردم. هیچ چی نیست، هیچ‌وقت درخواست نبود. به هر حال، متأسفم اگه اشتباهی کردم، متأسفم که گند زدم به نامه‌ها، اگه خارج از نوبت صحبت کردم متأسفم. (ای. جی. روی صندلی خود فرو می‌رود و به اطراف نگاه می‌کند.) تو خوبی؟ ای. جی.، ردیفی؟ هی، ایج!

ای. جی.

آره، فقط یه کمی...

دیک

می‌تونم چیزی واسه‌ات بیارم؟ یه فنجان قهوه می‌خوای؟ تازه دم‌کرده هست، یه ذره واسه‌ات بیارم.

ای. جی.

نه. خوبم. مکان واسه یه ثانیه خنده‌دار و بامزه به نظر رسید... ما در مورد چی حرف می‌زدیم؟

دیک

تجارت.

ای. جی.

کار و بار.

دیک

آره. می‌خواهی یه چیزی رو بدونی، ایچ؟ در مورد تجارت؟ فهمیدم درایور کیه. آره. به خدا قسم. واسه یه سورپرایز کوچیک خوب چطوره: اون یارو شیکاگویی نیست. این خبر خوبیه؟ درایور آقای اوباش نیست، اون در حال بالا و بالاتر رفتنه. یه منبع خیلی معتبر آماده کردم تا قسمت‌ها بده.

ای. جی.

پس اون کیه؟

دیک

درایور؟ خب، مطمئناً، کی هر کیه؟ نکته‌اینه، ما می‌دونیم که اون کی نیست. می‌دونم چی میگم؟ پس هیچ چیز غیرقانونی وجود نداره، نمی‌خوام چیز بی‌شرمانه‌ای وجود داشته باشه اگه می‌خواهی واردش بشی. طبل تو خالیه، پس نمی‌دونم اون بهت چی داده، اما اگه بخواد از اسمت استفاده کنه، چیزی هم بهت میده. شاید حتی چیزی قابل توجه. گوشت با مننه؟ ای. جی.

ای. جی.

می‌دونم، همسر مرده. (سکوت) لیدی مرده.

دیک

آره، مطمئناً، ایچ. می‌دونم که...

ای. جی.

تا حالا فکر کردی، هیچ سببی داخل نداره...؟

دیک

چی...؟

ای. جی.

هرگز داخل یه سب رو نمی‌بینی. داخلی وجود نداره.

دیک

آ-هان.

ای. جی.

منظورم اینه گاز می‌زنی، سطح اونو گاز می‌زنی، چی به دست می‌آری؟ یه سطح دیگه رو می‌گیری. هنوز بیرون سببی. هر چی بیشتر بخوری، سطح بیشتری می‌گیری. وقتی سبب می‌خوری و سبب از بین میره، تموم چیزی که خوردی سطح اون بوده. می‌دونم؟

دیک

آره، خب مطمئناً، حرفت رو می گیرم...

ای. جی.

مجبور شدم اونو شناسایی کنم. همین جا، مرکز شهر. این ساختمون. حدس می زنم همیشه اونجا باشه، هرگز متوجه اون نشدم. فقط می دونی چیه، دیک - اون لیدی نبود.

دیک

«اون لیدی نبود». منظورت، چیه...؟

ای. جی.

اینکه لیدی نبود. چیزی که اونا بهم نشون دادن، لیدی نبود. اونا منو بردن تو اتاق، بهم نشون میدن، این آدم رو، روی، یکی از اون تخت های بیمارستان، من گفتم، این همسر من نیست. بهم میگه، این همسرته، آقا؟ گفتم، نه. من گفتم، این زن من نیست، نمی دونم که این کیه، اما این نیست... گفتم، همسر رو بهم برگردونید. همسر لعنتیم رو برگردون. همین/لان همسر لعنتی منو بیار. لیدی منو بیار. یا خدا. خدایا. خداوندا. خدا...

دیک

ایچ. ایچ.

ای. جی.

پس حالا چطور زندگی کنم؟ چطور قراره زندگی

کنم؟

دیک

ای. جی.، گوش کن...

ای. جی.

امروز رفتم قبرستون، کنار، کنار گور وایستاده بودم، روی سطح ایستاده بودم، می دونی؟ می دونی که چقدر گرمه، شروع کردم فکر کردن، اونجا اون پایین هم، زیر زمین گرمه؟ یا زمین اونو خوب و خنک می کنه...

دیک

یا خود خدا، ایچ، تو نمی تونی به /این چیزها فکر کنی!

ای. جی.

و اون خیلی دور از اینجا نیست! درست همین جاست، اون دقیقاً زیر سطح زمینه.

دیک

نگاه کن، می تونم بهت مشاوره رایگان بدم، ای. جی.؟

ای. جی.

اون خیلی دور نیست...!

دیک

می‌تونم به چیزی بهت بگم؟ درگیر این چیزها نشو. قاطی این چیزها نشو و فلسفه‌پردازی نکن، چون به درد نمی‌خوره.

ای. جی.

چی کار کنم دیک؟ چیکار کنم؟ چطوری زندگی کنم؟

دیک

می‌دونی که منم تو زندگی خودم چندتا مرگ دیدم. یادته برادرم کی فوت کرد؟ من دو ماه لعنتی از خونه بیرون نرفتم، خیلی ناراحت بودم. ولی از اون زمان شونزده سال می‌گذره. الان مرد شدم، باید با این چیزها کنار بیایم. یا پیرمردم؟ اینو باید یادت باشه؟ واسه اون معامله تو اسپرینگفیلد شرکت کرده بودم، واسه مراسم خاک‌سپاری لعنتی برنگشتم، مرد. من تو معامله بودم و بیرون شهر. اون کلاهبردارها رو گرفتم تا امضا کنن. پیرمرد من هم به خاطر اون بهم افتخار می‌کرد. اون می‌دونست چی به چیه. اون می‌خواست بگه، چیه، همه چی رو متوقف کنیم واسه یه مرگ؟ نه. پس واقعا توصیه منو می‌خوای؟ می‌خوای زندگی کنی؟ بهت میگم چطور زندگی بکنی. اولین چیز اینه، امور مادی خودت رو حل و فصل کن. متأسفم که خیلی پیش پا افتاده‌ام، اما باید تجارت خودت رو سروسامون بدی، ای. جی. ...

ای. جی.

تجارت تم...

دیک

آره، پس بیا واسه یه لحظه درمورد تجارت حرف بزنیم.

ای. جی.

لعنتی...

دیک

ما باید این مسأله رو از سر راه برداریم.

ای. جی.

لعنتی. ریدم به کار و بار!

دیک

رفیق، می‌خوای نجات پیدا کنی؟ یا می‌خوای به گا ببری؟ از اونجا که این تجارت همون‌طور که می‌دونیم از بین رفته، ای. جی. ولی می‌تونی بری پیش جو درایور - کسی که مرد شیکاگویی نیست - و می‌تونی یه مقدار پول واسه باز نگه داشتنش ازش بگیری، این‌طوری زندگی می‌کنی. تو اینجا می‌مونی، من اینجا می‌مونم، آنی. چی تغییر کرده؟

آره...

ای. جی.

دیک

الان نمی‌خواهی با معامله این تجارت کنار بیای، اینو می‌فهمم. پس نظرت چیه یه جلسه‌ای تنظیم کنم، شما دو نفر بشینید و معامله رو حل و فصل کنین. باشه؟ دیگه چاره‌ای نداری. متأسفم. پس با جو درایور ملاقات می‌کنی؟ باهاش کنار می‌ای؟

آره. معامله می‌کنم. باهاش کنار می‌ام.

ای. جی.

دیک

باشه. عالیه. حالا باید تو همین مدت انجامش بدی، باید یه کم آرامش داشته باشی، رفیق. باید چیزی پیدا کنی که حواست رو پرت کنه، یا اینکه می‌خواهی از داخل منفجر بشی.

آره، اگه فقط می‌تونستم آرام بشم، می‌تونستم سراسیمه فکر کنم...

ای. جی.

دیک

پس چه کاری می‌تونم واسه‌ت انجام بدم، ای. جی.؟ هیچی نخواستی. می‌خواهی چندتا توپ بندازی تو سوراخ، می‌خواهی مست کنی، یه تلویزیون بزرگ با صفحه گنده لازم داری؟ چی می‌زنی؟ چی نیاز داری؟

یه لباس سرخ روشن احتیاج دارم.

ای. جی.

دیک

چی، یه دختر می‌خواهی؟ من هیچی نمی‌پرسم، ای. جی. فقط بهم بگو. چه کاری می‌تونم واسه‌ت انجام بدم؟

هیچ چی. هیچ چی. معامله می‌کنم.

ای. جی.

دیک

خوبه، پس، میرم اینو تنظیم کنم. یه فیش واریزی خیلی گنده دستت میداد. رفیق، همه چی خوبه. همه چی عالی میشه! (او در حال بیرون رفتن. متوقف می‌شود) و یادادت نره: تو هنوزم پادشاهی.

دیک خارج می‌شود. صحنه تغییر می‌کند.

صحنه شش

یک اتاق در متل، شبیه اتاق خواب در صحنه دو.
فاحشه‌ای با کیف پولی در دست وارد می‌شود.

خوبه، چی دوس داری بزنی، دلبرم. امکانات بی‌پایانه.
(می‌بیند که تنهاست.) هی! هنوز اینجاایی؟

فاحشه

ای. جی. با یک چمدان وارد می‌شود.

من اینجا.

ای. جی.

فکر کردم گمت کردم.

فاحشه

فقط می‌خواستم اینو بردارم.

ای. جی.

وایسا. صبر کن. اون چمدون چیه؟ اون چیه؟ قبلاً اون کیف
رو نداشتی. بذارش زمین. (ای. جی. چمدان را روی زمین
می‌گذارد.) اون تو اسلحه داری؟ می‌دونی یه یارویی یه بار
سعی کرد یه جورایی جلوم از چاقو استفاده کنه و شروع
کردم به داد زدن - می‌دونی اون یارو هنوز تو زندانه؟ و این
نگاه چیه؟

فاحشه

چیزی نیست. فقط شبیه کسی هستی.

ای. جی.

من مثه همه‌ام، حالا این کیف چیه؟

فاحشه

- ای. جی. این هیچ چی نیست، این —
 فاحشه بازش کن. خوب و آهسته بازش کن یا من از اینجا میرم.
- ای. جی. (چمدان را باز می‌کند و لباس قرمز را بیرون می‌آورد) فقط همین.
- فاحشه او کی. لباسه. واسم تفسیر کن. می‌خوای من بیوشم؟ بعضی از دوست دخترای قدیمیت اینو داشتن، ما در حال یه سفر به درون یه خط حافظه‌ایم؟
- ای. جی. نه.
- فاحشه پس این چیه...؟ اوه گه.
- ای. جی. تمام کاریه که می‌خوام انجام بدی.
- فاحشه گندش بزنی. چرا همیشه من؟
- ای. جی. قسم می‌خورم. این تموم کاریه که می‌خواهم، فقط می‌خوام —
- فاحشه فقط می‌خوای که چی.
- ای. جی. فقط می‌خوام واسه یه مدتی حرف بزنی.
- فاحشه آره، می‌خوای حرف بزنی و لباس مهمونی خودت رو بیوشم، این همه چیزیه که می‌خوای؟
- ای. جی. همه‌اش همین.
- فاحشه خب متأسفم اما واسه مردهای دامن‌پوش کار نمی‌کنم. با ماری حرف بزنی، اون متخصصه. بهت میگم کجا می‌تونی پیداش کنی.
- ای. جی. خواهش می‌کنم. لطفاً.
- فاحشه نمی‌خوام تو رو بکنم. آهان. ردخور نداره.
- ای. جی. چنین چیزی نمی‌خوام.

فاحشه	نمی‌خوام تو رو بکنم یا هر چیز دیگه/ای با تو. من حتی نمی‌خوام با تو تو یه /تاق باشم.
ای. جی.	اشکالی نداره. مشکلی نیست. اینو نمی‌خوام. لازم نیست کاری بکنی. فقط... تموم چیزی که می‌خوام بکنی اینه اینو بپوشم. قسم می‌خورم.
فاحشه	می‌دونی این می‌تونه واسه‌ات هزینه داشته باشه.
ای. جی.	می‌دونم.
فاحشه	می‌تونه هزینه زیادی واسه‌ات داشته باشه.
ای. جی.	بهت پول میدم. قیمتت رو بگو. هر چقدر.
فاحشه	خوب پس لباس‌تو بپوش. لباس مجلسیت رو بپوش، هری. من به چه فکر ریدمانی اهمیت میدم؟ (ای. جی. جوراب و کفش پاشنه بلند قرمز را از چمدان بیرون می‌آورد.) می‌بینم که آماده شدیم.
ای. جی.	یه کاری واسه من انجام میدی؟
فاحشه	چیه. از من نخواه که بکنمت.
ای. جی.	ازم بخواه که می‌خواهم برم نشانی سرخ؟
فاحشه	پیرسم چی؟
ای. جی.	فقط بگو، «می‌خوای بری نشانی سرخ.»
فاحشه	خوب. می‌خوای بری نشانی سرخ؟
ای. جی.	می‌خوام برم نشانی سرخ. می‌خوام برم نشانی سرخ.
فاحشه	خوبه. بعدش؟
ای. جی.	هیچ چی.
فاحشه	این یه معماست؟ ها ها؟

ای. جی.

نه. همه‌اش همینه. (ای. جی. شروع به پوشیدن لباس می‌کند.)
الان همه چی خوبه. همه چیز خوب میشه. من دارم می‌رسم به
نشانی سرخ. من تو مسیر رفتن به نشانی سرخم...

فاحشه

نمایش لعنتی عجیب غریبه. پسر بهت میگم، اگه مردها
این روزها به همون اندازه که این دور و بر خیال‌پردازی
می‌کردن، می‌کردن، من از فشار بیش از حد مرده بودم.
از اونجایی که انگار یه کاهش عمومی تو گاییدن ساده و
افزایش عمومی تو مزخرفات فوق‌برنامه مثه این وجود داره -
حداقل از دیدگاه محدود من. اسباب‌بازی‌های جنسی و خیلی
از صحبت‌ها، این چیزیه که پسرهای کوچیک ازش ساخته
شدن. راهیه که مریضی‌ها این دور و بر رو دور می‌زنن،
شاید این یه نعمت باشه. از طریق بیماری‌های این دور و
بر، حتی یاروهایی که فقط می‌خوان «حرف بززن» و کاندوم
پیوشن. باشه. داره کنتور می‌اندازه. می‌خوایم درباره چی
«حرف بززنیم»؟

ای. جی.

امروز چیزی دیدی؟

فاحشه

خیلی ببخشید؟

ای. جی.

امروز چیز جالبی دیدی؟

فاحشه

شوخی می‌کنی؟ ساعت هفت عصر بیدار شدم و بیست و
پنج مرد رو گاییدم، چطوره؟ جزئیات می‌خوای؟ فقط. هی.
یه سؤال. درباره تصویر بزرگ‌تر. استثنا هستی، این‌طوری
لباس می‌پوشی یا یه بخشی از روند تاریخی بزرگ‌تریه؟
نمی‌دونم.

ای. جی.

فاحشه

منظورم اینه آدم‌های احمقی مثه من مجبور به تحمل این
کار زمان رومی‌ها بودن، یا این جدیده؟

ای. جی.

نمی‌دونم.

فاحشه

منم نمی‌دونم.

ای. جی.

مردها به هر حال طی چند هزار سال منقرض میشن.

فاحشه

اگه ازم بخوای، خیلی زود اتفاق نمی‌افته.

ای. جی.

شاید آینده همهٔ مردها جوراب و کفش پاشنه بلند بپوشن.

فاحشه

این نمی‌تونه به قدر کافی زود رخ بده... به نظرم تا جایی که علاقه‌مندم، جوراب‌های نایلونی درد بزرگی تو کونه و اونیه که اینا رو اختراع کرده تو طبقه هفتم جهنم فساد به پا کرده، پس اگه مردها می‌خوان بپوشنش، یالا، بذار رنج ببرن. اونا میگن هر جایا یه روزی منقرض میشن. نمی‌تونم صبر کنم... اما هی. سوال دوم. لازم نیست جواب بدی. ازدواج کردی؟ (ای. جی. چیزی نمی‌گوید). سلام؟

متأهل بودم...

ای. جی.

فاحشه

همیشه متأهلی. شماها همیشه متأهلید. این همیشه همون داستانه. «همسرم منو درک نمی‌کنه». یا: «دوست‌دخترم منو درک نمی‌کنه». یا این: «همسرم نمی‌تونه با میل من واسه بستن سینه‌بند هم‌دردی کنه». یا عیسی! این تو قبالة ازدواج بوده؟ شرط می‌بندم دوستت داشته باشم، احترام بذارم و افتخار و اطاعت کنم و بذارم سوتین‌های منو بپوشی؟

من امروز یه چیزی دیدم.

ای. جی.

فاحشه

فهمیدی که می‌تونم خیلی راحت ازش بگذرم، همین حالا ازت باج‌گیری کنم. این شهر انقده بزرگ نیست. احتمالاً یه تاجری، یه جورایی کارآفرینی؟ واسه همه چیزهایی که می‌دونی، من یه دوربین فیلم‌برداری اینجا قایم کردم.

فکر نمی‌کنم دیگه واسه‌ام مهم باشه.

ای. جی.

فاحشه

می‌تونم عکس بگیرم.

دیگه واسه‌ام مهم نیست.

ای. جی.

- فاحشه
وحشتناکه. برو و خدا خیرت بده، یه زندگی واسه خودت بساز و منو ولم کن، تام.
- ای. جی.
امروز یه لباس خوشگل دیدم.
- فاحشه
چیه؟
- ای. جی.
لباس رو تو ویتترین مغازه دیدم. یه دامن بلند و سبز و —
- فاحشه
فقط با حرف‌های دخترونه قطعش کن، خوبه؟ فقط خفه بگیر. (مکث کوتاه) بزن به چاک.
- ای. جی.
بهم کمک می‌کنی؟ (زن چیزی نمی‌گوید، فقط به ای. جی. نگاه می‌کند.) لطفاً؟ (پشت لباس ای. جی. را بالا می‌زند.) اگه مرد بودی احتمالاً ازم اخاذی می‌کردی.
- فاحشه
اوه پس این‌طور فکر می‌کنی.
- ای. جی.
زن‌ها از مردها درک بیشتری دارن.
- فاحشه
اوه، مطمئناً. مطمئنم. «درک». اینو به لیزی بوردن بگو. اینو به لوکرشیا بورجا بگو.
- ای. جی.
مجبور به انجامش نیستی.
- فاحشه
من واسه این کار حقوق می‌گیرم، برادر. مطمئن‌ام که گاییدن رو واسه تقریح انجام نمیدم. دونستن با اقتصاد برابره، در صورتی که چیزی نشنیدی.
- ای. جی.
من اینو باور ندارم.
- فاحشه
پس هرچه می‌خوای رو باور کن. می‌سلفی.
- ای. جی.
ناراحت نمیشی یه کمی راه برم؟
- فاحشه
برادر، می‌تونم هر کاری می‌خوای بکنی. شما پولش رو می‌دی.
- ای. جی.
(قدم‌زدن در/تاق) حالا همه چی خوبه. همه چی رو به راهه. همه چی ردیفه...

فاحشه

اقلا اين تسکينه، نسبت به گه‌های ديگه‌ای که مجبورم از شما موجودات تحمل کنم. مٲه CPA که هفته‌ای سه بار باهام تماس می‌گيره تا بتونه منو ببنده و موقع اومدنش رو تمام صورتم شليک کنه؟ فکر می‌کنی اين جالبه؟ در مقایسه، اين يه پيک‌نيک مومن به اين مذهب. يا مربی باشگاه دبیرستان که دوست داره از م واسه کيف مشقت‌زدنش استفاده کنه؟ هفته قبل يه دندون لعنتيم رو از دست دادم. بايد وادارش کنم هزينه‌اش رو بده.

آره، اما بايد وجود داشته باشه...

ای. جی.

خیلی عذر می‌خوام؟ ببخشيد؟

فاحشه

می‌خوام بگم، بايد کاری بشه کرد که می‌تونی.

ای. جی.

فاحشه

اوه، آره، مٲه چی؟ شايد فکر می‌کنی می‌تونم اين يارو رو سرد کنم وقتی که با بيوک اسکای لارکش بالا ميره و بهم می‌گه می‌خواد منو بکنه؟ اين يارو صد و بيست کيلوئه، اون مربی لعنتی بدن‌سازيه. فکر می‌کنی می‌خوام بميرم؟ می‌دونی چرا اون دوست داره خیلی وقت‌ها منو بلند کنه؟ می‌گه چون منو دوست داره. آره، شايد اگه او انقدر «دوستم» نداشت، می‌تونستم يه کمی بيشتتر زندگی کنم. شما مرده‌های لعنتی. شما يه جنسيت نيستيد. شما يه نوع نيستيد. شما يه سلاح لعنتی هستيد که به سر زن‌ها نشونه گرفته شده. اينو می‌دونی؟

می‌دونم که —

ای. جی.

فاحشه

نه اينو نمی‌دونيد، چون شما زن نيستيد. من با اون نيچمه لباسی که شما پوشيدی بهت نميدم. نمی‌تونی بدونی. من بهت می‌گم.

متأسفم.

ای. جی.

- فاحشه متأسفی. من متأسفم. ببخشید، باید یه کاری بکنم. اینجا یه ذره به کمک احتیاج دارم... (او یک شیشه قرص/از کیفش برمی‌دارد و چند عدد را در می‌آورد.) لعنتی. لعنتی... (او لحظه‌ای می‌ایستد و منتظر حمله/است.) خدای مهربان.
- ای. جی. یه مقدار آب می‌خوای؟
- فاحشه ها؟
- ای. جی. یه ذره آب.
- فاحشه نه، اشکالی نداره، خوبه. این وقتش شبه، همه‌اش همینه. یه چند دقیقه رو این چیزا، احساس می‌کنم یه میلیون دلار.
- ای. جی. (در آینه به خودش نگاه می‌کند) من گاییده شدم؟ یا نجات پیدا کردم؟
- فاحشه بگو چی؟
- ای. جی. پوشیدن این لباس‌ها. گاییده شدم یا نجات پیدا کردم؟
- فاحشه مطمئن باش که توسط من گاییده نشدی، رفیق. اون کفش‌ها رو دوست دارم.
- ای. جی. اونا خوشگل نیستن؟
- فاحشه آره. خیلی خوش تیپه. مستقیم از ردبوک بیرون اومده.
- ای. جی. همسرم اینا رو خریده.
- فاحشه ببخشید؟
- ای. جی. همسرم اینا رو واسهام خریده.
- فاحشه پس اون خبر داره؟ پس چه غلطی/اینجا می‌کنی؟ برو مزاحم/اون شو! (متوجه می‌شود) اوه آره. تو گفتی. (ای. جی. چیزی نمی‌گوید.) طلاق گرفتی، یا...؟

نه، اون، اوه... اون مرده.	ای. جی.
سخته. بچه‌ای؟	فاحشه
نه. بچه‌ای نداریم.	ای. جی.
خیلی سخته - یه نوشیدنی می‌خوای؟ یه بطری گرفتم.	فاحشه
نه ممنون.	ای. جی.
یه چندتا قرص؟ زیاد دارم.	فاحشه
یه کار دیگه‌ای انجام می‌دی؟	ای. جی.
چی.	فاحشه
میگی این خوشگله؟	ای. جی.
خیلی خوشگله.	فاحشه
فقط بگو، «این خوشگله».	ای. جی.
اوکی. خوشگله.	فاحشه
دوباره بگو.	ای. جی.
این خوشگله. این خوشگله. مته این؟ این خوشگله. این خوشگله.	فاحشه
لیدی، چیکار کنم؟	ای. جی.
بگو چی؟	فاحشه
چطور زندگی کنم؟	ای. جی.
سریع‌تر، ممکنه رفیق.	فاحشه
چطور زندگی کنم؟	ای. جی.
خب جدا از لباس - مگه اینکه لباس رو مشکل نبینی.	فاحشه

ای. جی.

همیشه از نوع صدایی که این لباس داره خوشم می اومد. زمزمه ای که موقع حرکت ایجاد می کنه. اون زمزمه رو می شنوی؟

فاحشه

می دونی، برادر من، اون این کار رو می کرد. برادرم تامی. دوست داشت لباس زنونه بپوشه.

ای. جی.

از کجا می دونی؟

فاحشه

وقتی لباس هام رو پوشیده بود مچش رو گرفتم، همون طور می دونم. می دونم اینم از کجا شروع شده. نه سالگی، باورت می شه؟

ای. جی.

می تونم باورش کنم.

فاحشه

کلاس اون تو مدرسه می خواستن همین نمایشنامه شنل قرمزی رو اجرا کنن. خیلی بی خطر به نظر می رسه، درست؟ می دونی، فقط معلم اون - یکی از این معلم های «خلاق» هست - اون اسامی همه شخصیت ها رو تو یه کلاه می ریزه، باید دست تو این کلاه کنی و یه کاغذ بیرون بیاری تا ببینی چه نقشی رو می خوای بازی کنی. خب تامی، دستش رو دراز می کنه و این تکه کاغذ رو که روی اون «امیلی» نوشته شده رو برمی داره. یعنی اون مجبور بود نقش یه دختر رو بازی کنه.

ای. جی.

و این شروع بود.

فاحشه

خب، اوه مرد، اون واسه این دعوا کرد. داد زد، یادمه. ولی مادرم یکی از لباس های قدیمی منو بهش داد، معلم یه کلاه گیس بور واسش پیدا می کنه. هنوزم یادمه که اون با این لباس تو اتاقش نشسته بود، و داد می زد چطور کسی نمی خواد وادارش کنه بره بیرون تو انتظار عمومی. پس یه روز میام خونه و می بینم که اون با لباس مهمونیم تو خونه راه میره. من عملاً گه شدم، اون یه جفت کفش پاشنه بلند پوشیده، سایه چشم، جوراب های خوب...

ای. جی.

معتاد شده بود.

فاحشه

شيفته شده بود. چيز عجيب و غريبه، اينكه اين چيزا يه جورايي بهش مي اومد. تامي قسم مي داد كه ساكت باشم، چيز ديگه اي كه مي دونم، وسايلم رو بهش قرض مي دادم تا بتونه تو خونه بپلکه. حروم زاده كوچيك رو به سختي مي تونستم از چيزهام دور نگه دارم. همه اينواسه اينكه اون يه روزي دستشو مي بره تو يه كلاهي و كاغذي رو بيرون مي كشه كه مي گه «اميلييه». يا كي مي دونه. شايد اين تو كروموزوم هاش يا چيز ديگه اي بود. هر اتفاقي بيافته، بايد اتفاق بيافته. اين چيزيه كه اين دوستم ميگه. هر اتفاقي كه مي افته، بايد بيافته...

اي. جي.

سعي كردم اين چيزها رو بيرون بريزم.

فاحشه

كه دقيقاً مته اون بود. هميشه اونا رو قايم مي كنه، پس هيچكي نمي دونه.

اي. جي.

اونا رو جعبه، محدود و مهار كردم - پنج دقيقه بعد بيرون مي آوردم و دوباره مي بردم داخل. بعدش اونا رو دوباره تو سطل آشغال مي اندازم - ده دقيقه بعد بيرون مي رفتم و دوباره مي آوردم داخل.

فاحشه

هميشه اونا رو مخفي كن...

اي. جي.

حالا كجاست؟

فاحشه

چي...؟

اي. جي.

برادرت. چي سرش اومد؟

فاحشه

تامي؟ نمي دونم تامي كجاست. احتمالاً رفته تو ارتش. احتمالاً يه جايي تو زندانه. چندتا قتل يا چيز ديگه... فقط در مورد اين قرص هاي جهنمي مشكل چيه؟ اينجا هيچ وز وز و مهممه اي نيست. به هر حال چي واسه تو داره؟ لعنت بهت. كي از تو پرسيد؟

اي. جي.

ببين، قصد نداشتم -

فاحشه

فقط گورتو گم کن، اوکی؟ فراموش کن دهنم رو باز کردم. منحرف لعنتی. آره، چیزهایی که می‌خواستی رو به دست آوردی؟ این قرص‌های لعنتی چه کوفتی‌ان؟ باید چندتا چیز ساختگی... (کیف خود را برای چیز بیشتر زیر و رو می‌کند) پسر، شما واقعا به گابی، می‌دونی که؟ حمل یه مشت لباس زنونه از مکانی به مکان دیگه. فکر می‌کنی / این راهی واسه زندگيه؟ هاه؟ هاه؟

نه.

ای. جی.

فاحشه

می‌خوای واسه همیشه و همیشه سمت زباله‌ها بری و برگردی؟ سعی می‌کنی لباس‌هات رو بیرون بندازی و اونا رو برداری؟ مخفی‌شون کنی؟

نه.

ای. جی.

فاحشه

می‌دونی که تو اون کلاه فرصتی دیگه‌ای پیدا نمی‌کنی، پسر کوچولو. کاغذ دومی با اسم متفاوت روی اون گیرت نمیداد. این لباس اینجاست؟ این سرنوشت توئه عزیزم. این تویی. این منم.

ای. جی.

فاحشه

آره، پس بهش عادت کن. حالا می‌تونیم حل و فصلش کنیم و از اینجا بزنیم بیرون؟ اینجا منو از بین می‌بره. (پولش را تحویل می‌دهد) بفرما.

ای. جی.

فاحشه

واو، وایسا! خیلی زیاده.

ای. جی.

فاحشه

باشه. خب. اجازه نده کسی چیز دیگه‌ای بهت بگه. اما تو یه جنتلمن واقعی هستی.

فاحشه خارج می‌شود. ای. جی. در آینه به خودش نگاه می‌کند. صحنه تغییر می‌کند.

صحنه هفت

رستوران. درایور و دیک.

درایور

من نمی‌تونم تموم روز لعنتی رو اینجا صبر کنم، دیک.

دیک

می‌دونم جو، ما در تلاشیم تا وضعیت رو به بهترین شکل ممکن چاره کنیم.

درایور

وقتی میگم ظهر، منظورم ظهره.

دیک

این کاملاً شبیه کارهای ای. جی. نیست. این مرد از نظر آسیب‌شناسی سریعه. اما می‌دونی که اخیراً استرس زیادی تحمل کرده.

درایور

می‌دونم استرس زیادی داشته؛ اما این بهانه خوبی نیست واسه اینکه اجازه بدی کل کار لعنتیت به جهنم بره.

دیک

لعنتی درسته که جای هیچ بهونه‌ای نیست، ولی می‌تونی به ای. جی. وابسته باشی که دلیل خوبی واسه این امر وجود داره. وقتی من و اون تو اون جلسه بحث کردیم، اون خیلی سر به زیر بود، کاملاً آماده کار بود.

درایور

دو دقیقه بهش فرصت می‌دم.

آن وارد می‌شود.

آن	آقای بریورمن.
دیک	ببخشید، جو. (با آن کنار می‌رود) پس کجاست؟
آن	نمی‌دونم. به دفتر زنگ زده و تو خونه هم نیست.
دیک	دستگاه رو بررسی کن.
آن	الان چک کردم. پیامی نداشته.
دیک	بهش گفتم ظهر.
آن	من گفتم ظهر، بهش محل رو گفتم.
دیک	خونه‌اش نرفتی؟
آن	اونجا هم رفتم، زنگ زدم، حداقل ده دقیقه در زدم.
دیک	داخل خونه نرفتی؟
آن	نه، فقط در زدم و —
دیک	آنی، برو دفتر، کلیدهای یدکی خونه‌اش رو بردار، وارد شو و اونجا رو بررسی کن.
آن	اما نمی‌تونم وارد خونه آقای تریپلت بشم —
دیک	این یه مرد لبه پرتگاهه. کی می‌دونه اینجا چی اشتباهه.
دراپور	یه دقیقه دیگه صبر می‌کنم، دیک!
دیک	همه جا بررسی شده، جو. (به آن) اگه ما مجبور بشیم، به پلیس خبر بدیم، قرار بازداشت میدن. حالا برو.
سرپیش خدمت	(خارج از صحنه) نمی‌تونن اونجا برید. ببخشید، قربان، اما نمی‌تونید از اونجا برید! آقا؟ آقا؟ آقا؟

ای. جی. با لباس زنانه و کفش پاشنه بلند وارد می‌شود،
کیف‌دستی و کیسه خریدی با عنوان *SOUVENIR* همراه
دارد. او با سرپیش خدمت همراه است.

ای. جی. بعد از ظهر بخیر، همگی.
دیک یا خدا!
سرپیش خدمت قربان، شما باید اینجا رو ترک کنید.
ای. جی. امروز همه چطورن؟
دیک یا خدا...
آن اوه خدای من...!
ای. جی. بیخشید تا جای ممکن کوتاهش کردم. باید چندتا چیز رو
تو راه برمی‌داشتم. حالت چطوره، دیک؟
دیک خدا!
سرپیش خدمت قربان، شما باید همین حالا اینجا رو ترک کنید وگرنه من
با پلیس تماس می‌گیرم.
ای. جی. من همیشه میام اینجا.
سرپیش خدمت لطفاً با من بیاید؟
ای. جی. مالک اینجا منو می‌شناسه - چرا ازش نمی‌پرسی؟ آن، حالت
چطوره؟
آن اوه خدای من...
سرپیش خدمت خوبه، پس، من با پلیس تماس می‌گیرم.
سرپیش خدمت خارج می‌شود.

ای. جی. عصر بخیر، جو.
 درایور خب، سلام، ای. جی..
 ای. جی. حالت چطوره؟
 درایور من خوبم، خوبم. به نظر می‌رسه سوال این باشه، امروز
 حالت چطوره؟
 ای. جی. من عالی‌ام، ممنون.
 درایور آه - هان.
 دیک ای. جی. - لعنتی اینجا چه خبره؟ شوخیه، یا - این چیه؟
 ای. جی. چی شوخیه؟
 دیک خب، فهمیدی که چه لباسی پوشیدی؟
 ای. جی. آره. من یه لباس پوشیدم.
 دیک پس می‌تونی... آها - ن. اوهوم.
 ای. جی. آن، پیش خدمت رو پیدا می‌کنی، لطفاً؟ قراره ناهار بخوریم.
 آن بله، آقای تریپلت.

آن خارج می‌شود.

دیک جو، نمی‌دونم اینجا چه جهنمیه. به خدا قسم می‌خورم.
 درایور خب، این یه لباس بسیار زیبا وعالیه که باهات اینجا
 حضور پیدا کردی، آقای تریپلت. این به افتخار منه؟
 ای. جی. نه، این فقط چیزی واسه دفتره.
 درایور می‌بینم.

دیک	به خدا قسم جو.
ای. جی.	شما آماده تجارتی، جو؟
دراپور	من همیشه آماده تجارتم.
ای. جی.	عالیه. (ای. جی. کیف خود را باز می کند و یک دسته ورق بیرون می آورد. او آن را روی میز می اندازد.) ورق های من روی میزه. می خوای بکشی؟
دراپور	چرا ناگهان دچار این احساس خنده دار دژاوو میشم؟ از کجا بفهمم شما بایه دسته کامل بازی می کنی؟ پس بگو.
ای. جی.	ورق ها رو خودت بررسی کن. اگه فکر می کنی تغییری ایجاد می کنه، یه دسته جدید باز کن.
دراپور	فکر نمی کنی که ما هنوز سر ده میلیون دلار بازی می کنیم، فک می کنی عسلم؟
ای. جی.	بسیار خوب. چرا ما اون رو یه دلار نمی کنیم. من کارت بالا رو برمی دارم، واسه یه دلار شریک میشیم، من کارت کم رو برمی دارم - هیچ تغییری رخ نداده.
دراپور	امروز خیلی جسور شدی، نه؟
ای. جی.	کارت ها هنوز رو میزن.
دراپور	خوبه. بیا بکشیم. (هر کدام یک کارت می کشند و نشان می دهند.) خب، خب، خب.
ای. جی.	به نظر می رسه ما برگشتیم همون جایی که شروع کردیم. پس اگه تجارت منو می خوای، مجبوری منو از تجارت بیرون کنی.
دراپور	پس این طوره.
ای. جی.	و تو مجبوری خیلی سخت کار کنی، چون قصد دارم امسال کارمو سه برابر کنم.

دراپور

آقای تریپلِت، الان حتی اگه بخوام، با تجارت تو چه کاری بکنم؟ حالا که اسم تو ارزش فنجون گه تو این شهر داره. نتونستم نصفه تجارت تو رو خوب اداره کنم، همون طور که خودت اداره می کنی.

پس این طوره.

ای. جی.

دراپور

کارها رو واسه من خیلی راحت می کنی.

پس این طوره.

ای. جی.

دراپور

شاید با این خوش شانسی، باید به فکر جمع کردن سهام اینجا باشیم. تقریباً هر چیزی از دستم براومده کردم.

پس اگه چیز دیگه ای واسه گفتن نیست، پس - چی باید گفت؟

ای. جی.

دراپور

هنوز نمی دونی من کیم، پسر جون.

فکر کنم می دونم تو کی هستی.

ای. جی.

دراپور

فکر کردی می تونی منو بکنی، آقای تریپلِت؟ و هنوز فکر می کنی که می تونی کونم بذاری؟

هرچی در توان دارم انجام میدم.

ای. جی.

دراپور

تو یه مرد شجاعی، ای. جی. .

دراپور خارج می شود.

ای. جی.

(با برداشتن کاغذی از کیف خود) بالاخره فهمیدم دیک. ما از تجارت خارج نمیشیم. ما در حال گسترش کاریم. اولین چیز اینه، ما پیش همه مشتریان میریم و بهشون تخفیف میدیم. شاید پنج درصد، ده درصد، می تونیم در موردش صحبت کنیم.

دیک	تخفیف.
ای. جی.	ما باید از نظر مشتری هامون بهتر و خوب‌تر باشیم، دیک. ناهار می‌خوای؟
دیک	ای. جی.، آبی شدی یا چیز دیگه‌ای؟
ای. جی.	نه، آبی نشدم.
دیک	خب، پس می‌تونی توضیح بدی؟
ای. جی.	چیزی واسه توضیح وجود نداره.
دیک	منظورم پوششه؟
ای. جی.	من همیشه مته این لباس می‌پوشم.
دیک	اوه. اوه - همیشه این‌طور لباس می‌پوشی.
ای. جی.	درسته.
دیک	خب نه در <i>انظار عمومی</i> ، مته این لباس نمی‌پوشی - باشه. اوکی. شاید تو خونه، پشت پرده‌های کشیده یا چیزی، شبهه به این لباس بپوشی. شاید این پیچ و تاب شخصیت باش. ولی... حفظ تمدن به... رعایت بعضی از این ویژگی‌ها بستگی داره!
ای. جی.	چه تفاوتی داره اگه این لباس رو به جای کت و کراوات پوشم؟
دیک	یه تفاوت وجود داره، ای. جی. .
ای. جی.	این فقط لباسه.
دیک	نه، این فقط لباس نیست. این - لباس نیست. این...
ای. جی.	تا حالا لباس زنونه رو امتحان کردی، دیک؟
دیک	نه، هرگز لباس زنونه‌ای رو امتحان نکردم.

- ای. جی. شاید بعضی چیزهای تئودورا رو وقتی نبوده امتحان کردی —
دیک من هیچ وقت لباس زنونه نپوشیدم. باشه؟ حالا لطفاً
اینو عوض کن تا بتونیم صحبت کنیم؟ پس من حداقل
می‌تونم بهت نگاه کنم؟
- ای. جی. با پوشیدن این لباس چه صدمه‌ای می‌بینم؟
دیک به من صدمه‌ای می‌زنی، درسته؟ من حتی الان نمی‌دونم
با کدوم لعنتی صحبت می‌کنم! تو کی هستی؟
ای. جی. این منم. من دیگه آزادم، دیک.
دیک اوه. آزادی.
ای. جی. درسته.
دیک نه. الان آزاد نیستی. مخل شدی، ای. جی. پشت و رو شدی.
به کمک احتیاج داری.
ای. جی. بهم گفתי چیزی که باید انجام بدم رو انجام بدم. هیچ
سوآلی نپرسیدی.
دیک من خیلی به خاطر تو شرمندهام، ای. جی. لعنتی من خیلی
خجالت می‌کشم. حالا چطور می‌خوای با این معامله کنار
بیای؟
ای. جی. من معامله کردم.
دیک جی، تو این شهر؟ نه، نه، معامله نکردی. این شهر رو
می‌شناسی، ای. جی. معامله رو شروع هم نکردی. فکر
می‌کنی می‌خوای مثه این یه کار و بار رو اداره کنی؟
ای. جی. می‌خوام امتحان کنم.
دیک فکر می‌کنی مردم می‌خوان تو رو با این شکل ببینن؟
باهات کار کنن؟ فکر می‌کنی می‌خوام مثه این با تو
هرکاری داشته باشم؟

ای. جی.

متأسفم که چنین احساسی داری.

دیک

اوه، متأسفی که من چنین احساسی دارم.

ای. جی.

نه، منظورم اینه - ببخشید، دیک.

دیک

متأسفی. این خوشگله. خب، از ذهن لعنتی خودت خارج شدی. فقط خوب به این قیافه نگاه کن، رفیق. چون این آخرین باریه که می‌خوای ببینیش. می‌خوای با من حرف بزنی، با شماره جو درایور تماس می‌گیری. نانا از لعنتی.

دیک...

ای. جی.

دیک

کونی عوضی. خدا! خدا!

دیک خارج می‌شود. آن وارد می‌شود.

آن

آقای تریپلت...

ای. جی.

آنی. آره. ناهار می‌خوری؟ این واسه تو شرکته. می‌تونیم یه کارایی انجام بدیم.

آن

واقعاً، فکر می‌کنم بهتره برگردم دفتر.

ای. جی.

شاید بعداً بتونی بهم کمک کنی چندتا چیز بخرم، بهم کمک کنی یه چیزی واسه پوشیدن انتخاب کنم.

آن

فکر نمی‌کنم.

ای. جی.

به چندتا دامن و بلوز، چندتا لباس نیاز دارم...

آن

فکر نمی‌کنم.

ای. جی.

دوست دارم ازت مشاوره بگیرم.

آن

متأسفم، من - من فقط این‌طور فکر نمی‌کنم.

ای. جی. اوہ. خیلی خوب. اوکی. خب، متشکرم، آن.
 آن همه اینها قراره باشه؟
 ای. جی. بله، فکر می‌کنم همه همین باشه. متشکرم. همین.

آن خارج می‌شود. سرپیش خدمت وارد می‌شود.

سرپیش خدمت پلیس الان تو راهه.
 ای. جی. خوبه. شاید اونا ناهار بخوان. می‌تونم منو رو ببینم، لطفاً؟
 (او کاغذهایی را برای کار بیرون می‌آورد. سرپیش خدمت می‌ماند.) می‌خوام اینجا منتظر بمونم تا ناهارو بیارن.
 متشکرم.

صحنه تغییر می‌کند.

صحنه هشت

بار. یک چراغ قرمز منفرد روی پیش‌خوان چوبی.
دیک با کت زمستانی آنجا نشسته‌است.

دیک

یارویی که درباره‌اش می‌گم رو می‌شناسی. پادشاه تیم
بسکتبال تاجرها. ستاره سابق فوتبال. مدام می‌اومد اینجا.
قبل تر وقتی هنوز کت و شلوار لعنتی و کراوات می‌پوشید.
احتمالاً شنیدی که چطور همه از شرکتش شیرجه میرن
تو دریا. من مطمئن بودم که سریع اونجا خالی میشه.
منشی او، آنی، درست پشت سر من بود. منظورم اینه کی
می‌خواد با یه یاروی دامن‌پوش تجارت کنه؟ زندگیم رو
می‌ساختم، خودم همسری داشتم که بتونم ازش حمایت
کنم. ولی این لعنتی، اون تسلیم نمیشه. اون دفتر رو باز
نگه داشت، عملاً تو اون دفتر زندگی می‌کرد. هنوز با
کفش پاشنه بلند ارتباط برقرار می‌کنه. آنی با اون ادامه
داد، هر از گاهی باهانش تماس می‌گرفت، می‌دید حالش
چطوره و چی کار می‌کنه، مدتی صحبت می‌کردن. اون
گفت به هر حال همیشه خوشحال به نظر میرسه. عالیه،
من بهش گفتم. بذار خوشحال باشه. لعنتی دیوونه... به هر
حال یه روزی آنی باهام تماس گرفت، می‌گه نمی‌تونه هیچ
جا پیدا کنه. آنی چند بار به دفترش رفت، به خونه‌اش
زنگ زد، نمی‌تونه اونو هیچ‌جا پیدا کنه. بهش گفتم،
مسئله مهمی نیست، شاید خارج از شهر باشه، شاید به
دریاهای جنوبی رفته باشه. شاید با یه وزنه‌بردار ازدواج
کرده باشه. اما آنی کامل نگران، اون اینو می‌خواد و اونو

می‌خواد، بهش می‌گم، ببین، من نمی‌خوام در موردش چیزی بشنوم. کونی لعنتی، اجازه بده فاسد بمونه. به هر حال وقت نداشتم، دنبال یه کار می‌گشتم، مشکل من اینه معتقدم باید با مشتری‌های خودتون خوش برخورد باشید - چیزی که تو شرایط فعلی غیرقابل قبوله. منظورم اینه یه آدم چطور قراره زندگی کنه؟ چطوری زندگی می‌کنی؟ در پایان فقط چیزی معلومه... معلوم شد تو سردخونه بوده. آره. تموم این مدت تو سردخونه لعنتی تو فریزر بود. اونو تو رودخونه پیدا کردن. حتی نه اینجا - مته مسیر رو به پایین رودخونه جهنمی، پس اون تموم راه رو تا شهرستان بعدی طی می‌کنه. اونا این بدن برهنه، غیرقابل شناسایی رو پیدا می‌کنن. اونو تو یه کشو می‌اندازن. پرونده حل نشده، شصت روز تو یه کشوی بی‌ادعا، اونو بیرون می‌کشن تا توی یه قبرستون عمومی خاکش کنن - وقتی آنی این موضوع رو فهمید. فقط کی می‌دونه؟ شاید حتی اون نبود، درسته؟ منظورم اینه هیچ کس نفرت تا شناساییش کنه. ما فقط... ما واسه این کار حاضر شدیم، اوه، مراسم تشییع جنازه امروز بود. بعضی از قبرستون‌هایی که حتی اسمشون رو هم نشنیدی، راه لعنتی خروج شون... نمی‌دونم. می‌دونی چقدر سرد بود، نمی‌دونم اونا چطوری زمین لعنتی رو واسه کندن یه سوراخ آماده می‌کنن. باید از یه... به هر حال ما میریم اونجا و این جعبه روی زمینه. فقط یه... پشت یه ایستگاه واگن‌ها. این جعبه تخته سه‌لایی. می‌دونی چطور با پول عمومی دفن می‌کنن؟ می‌دونی چی دست می‌داد رفیق، یه جعبه چوبی می‌گیری که رویش یه عدد با مداد نوشته شده. این نشان‌گر کوچیک با شماره واسه اینه اگه اونا خواستن حفاری کنن، بدونن واسه شما کجا رو باید بکنن. این کل وسعت اونه.

ای. جی. از پشت دیک در عرض صحنه، از محوطه
نور عبور می‌کند و سپس خارج می‌شود.

به هر حال. این مراسم خاکسپاری. من و آنی کنار هم ایستادیم و کون هامون داره یخ می‌زنه، خیلی زود این کشیش خودش رو نشون میده، این - این مارموز لعنتی، این... منظورم اینه / اون نمی‌دونست کی رو اونجا دفن می‌کنن. با نگاه به صورتش فهمیدم. شرط می‌بندم که این مرد با تشییع جنازه واسه دفن این اجساد گمنام، مثه تکه‌های لعنتی، دست‌مزد می‌گرفت. اون فقط می‌خواست تا آخرین لحظه تو اتومبیل لینکلن لوکس خودش گرم بمونه تا بتونه دعاها رو بخونه و تمومش کنه و برگرده خونه‌اش. وقتی آخرش رسید اونجا، می‌دونستی، قبر اونجاست و این جعبه اونجاست که روی بندهایی بالای سوراخ قرار گرفته شده. من و آنی و گورکن، ما کل جماعت لعنتی هستیم. همهٔ دوستاش کجا رفتن؟ هاه؟ ماربلا کجاست، کسی که با اون تجارت رو تأسیس کرد، دورف کجاست، که واسهٔ اون هزاران لطف کرد، جانسون کجاست، کجاست پانکو، بویل، که اون الاغ رو از ورشکستگی نجات داد؟ افرادی که اون هر سال تو تعطیلات به امور خیریهٔ اونا کمک می‌کرد، کجا هستن، مسیحی یا مسلمون یا یهودی؟ و بعدش این یارو، این کشیش، با دفتر دعای خودش بالای قبر میاد و اون می‌گه - اون حتی اولین چیز لعنتی رو نمی‌دونست! - کشیش اونجا وایستاده، می‌گه، «این مرد بود یا زن؟ من باید برای مقاصد دعا رو بدونم». من بهش گفتم - من گفتم - این بود...؟ این مارموز لعنتی صورت لهیده، اون کتاب دعا رو از دستش قاپ زدم، بهش گفتم، «این یه مرد بود، مادرجنده. این یه مرد بود. اون دوستم بود. اسمش ای. جی تریپل بود.» آمین.

چراغ‌ها کم‌رنگ می‌شوند.

پایان نمایشنامه

David Ives: The Red Address

Translation: Massoud Khani



شاید هر کسی که تو آینده زندگی می‌کنه، چند تا مرد دوروبرش واسه جاذبه توریستی نگه داره. می‌دونی - مث پانداها. می‌تونی بری باغ وحش واسه دیدن اونا. اونا تو یه قفس می‌شینن و یه علامت روشن هست. «مردهای آمریکایی. چهار نمونه آخر».

دیوید آیوز متولد یازدهم ژوئن ۱۹۵۰ میلادی، نمایشنامه‌نویس، فیلم‌نامه‌نویس و رمان‌نویس آمریکایی متولد ایلینویز شیکاگو است. در دانشگاه نورث وسترن و مدرسه درام ییل تحصیل کرده

است و شاید بیشتر برای نمایشنامه‌های کمیک تک‌پرده‌اش شناخته می‌شود. نیویورک تایمز در ۱۹۹۷ از او به عنوان «استاد فرم کوتاه» یاد کرد.

«نشانی سرخ» درام تراژیک درباره هویت جنسی و تلاش‌های مردی است که می‌خواهد آنچه هست را تثبیت کند. او در گیرودار اثبات هویت جنسی خود نه تنها خود را قربانی می‌کند که معشوقش را نیز در یک فرایند متأثر از جنسیت‌زدگی از دست می‌دهد. آیوز تلاش می‌کند تصویری تیره از افسارگیسختگی جنسی مردان بیافریند و با نقد نگرش تک‌بعدی مردان درباره جنسیت، نظام قدرت، جنسیت و ثروت را به چالش بکشد؛ هرچند او خود در مقام مرد هیچ پرتوی امیدی در این باره نشان نمی‌دهد، شاید او باور دارد در صورت چنین رویکردی نسل مردها برچیده می‌شود؛ چون دیگر کسی به مردها نیازی نخواهد داشت، نگاهی که آیوز در دهان قهرمانش می‌گذارد و شاید خود او از چنین انقطاع نسلی خوشنود نباشد.

